Q 209
3

NOBEL
انتشارات نوبل

بها ۲۵ ریال

Q 209
3

جامعه شناسی

دینامیسم اجتماع

دکتر علی اکبر ترابی

۳۰۱
۳۰۰۲

دکتر علی‌اکبر ترابی

جامعه شناسی

و

دینـــامیسم اجتماع

تبریز - ۱۳۵۱

حق چاپ محفوظ است

مشخصات این کتاب بشماره ۱۷۶/۵۱/۸/۲۲ در دفاتر مخصوص اداره کل فرهنگ و هنرآذربایجان شرقی ثبت شده است .

این کتاب درآذرماه ۱۳۵۱ در هزار و پانصد نسخه در شرکت چاپ میهن (تبریز) چاپ شد .

فهرست مندرجات

پیشگفتار .....

فصل ۱ـ زمینه جامعه شناسی : اجتماع ـ قوانین اجتماعی ـ
حرکات اجتماعی ۱-۱۳

فصل ۲ـ شناخت اجتماع : طبیعت و اجتماع و تفکر ـ
جامعه شناسی یا تئوری علمی جامعه ۱۴-۲۵

فصل ۳ـ فرد و اجتماع : شخصیت ـ تأثیرات اجتماعی ـ
ضرورت تاریخی ۲۶-۵۱

فصل ٤ـ دینامیسم اجتماع : شتاب حرکت تکاملی
در اجتماعات ۵۲-۷۰

کتابنامه ۷۱-۷۲

پیشگفتار

حقیقت‌پژوهی‌وواقع‌گرائی‌ازویژگیهای فکری وفرهنگی‌انسان ترقیخواه عصرماست. انسان امروزبرای اینکه درجریان کشمکشهای جهانی خرد و نابود نشود ناگزیر است که با مغزی بیدار و بازوئی توانا در حل مسائل زندگی‌وهموارنمودن‌شاهراه تعالی‌اجتماعی تلاش ورزد؛ واین خود مستلزم‌آنست که پیش از همه، درباره‌آنچه ویرا از همه سو درمیان گرفته یعنی در مورد محیط، بویژه محیط اجتماعی، نظری صائب و واقع بین داشته باشد.

اینك این مساله مطرح میشود که چگونه میتوان درباره محیط اجتماعی دیدی کاملا درست داشت؛ وبگفته دقیقتر، چگونه میتوان جامعه را بوجهی علمی شناخت و در پرتو قوانین عینی اجتماعی به تحلیل علمی امور و پدیده ها توفیق یافت و در جهت تکاملی اجتماع گام برداشت.

« جامعه شناسی و دینامیسم اجتماع » نگاهی است، هرچند زودگذر، باین‌موضوع و پاسخی‌است، هرچند باجمال، باین مساله.

دانشگاه تبریز ـ علی‌اکبر ترابی

فصل نخست

زمینه جامعه شناسی

اجتماع ـ قوانین اجتماعی ـ حرکات اجتماعی

شناخت پدیده های اجتماعی وکشف و بیان قوانین تحول و تکامل اجتماعات و مطالعه و بررسی نهاد های اجتماعی را دانشی بنام جامعه شناسی برعهده دارد. سعی دانش مزبور براینست که تصویر منظم وکاملی ازتحول وتکامل جامعه بدست دهد ، وباکشف وبیان قوانین حاکم برحرکات اجتماعی در افزایش شتاب حرکت تکاملی اجتماع بسهم خود مؤثر واقع شود .

اینك بعنوان نقطه حرکت درراه شناخت علمی جامعه ، بدواً بدانیم مفهومی که از «جامعه» درنظرگرفته میشود چیست .

جامعه بگروه‌وسیع وپردوام‌انسانهائی که دارای وجوه اشتراك فراوانند اطلاق میشود؛ ارتباطات ومناسبات گوناگونی این انسانها را بیکدیگر پیوند میدهند ، و کار وفعالیت آنان ، بقا واستمرارشان

را تأمین میکنند و سازمانهای متعددی ادامه حیات اجتماعی آنان را آسان میسازند. بتعریف دقیقتر: جامعه محصول تجمع انسانهائی است که بمنظور تولید مشترك گرد هم آمده و بایکدیگر روابط اقتصادی و اجتماعی دارند.

درواقع جامعه سیستم یانظام بسیار بزرگی است که از دستگاههای کوچك و کوچکتر تشکیل شده است؛ و مانند هر نظام دیگر بحکم قانون همبستگی که برجهان جاندار و بیجان حکمفرماست دارای ساخت معینی است و تمام اجزاء و عناصر درون آن بهم مربوط و دریکدیگر مؤثرند. بعلاوه همین سیستم یا نظام بسیار بزرك اجتماع خود از خرده نظامها، مانند نهاد ها و قشرها و طبقات و گروهها و جز آنها، تشکیل یافته است. بطور خلاصه، جامعه بعنوان یك سیستم دارای ساخت معینی است که دراین میان، حیات اقتصادی یا زیرساخت اقتصادی جامعه با شعوراجتماع یاروساخت اجتماعی در ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل است.

پیشتر اشاره کردیم که جامعه شناسی علم جامعه است، ویادآور شدیم که این دانش کشف وبیان قوانین حاکم برحرکات اجتماعی را بر عهده دارد. ناگزیر باید بدانیم علم چیست؟ قانون چه مفهومی دارد؟ حرکات اجتماعی کدامند؟ و منظور از قوانین ویژه‌ای که برحرکات اجتماعی حاکمند چیست؟

نخست آنکه جامعه شناسی **علم** است. درتعریف علم گفته میشود: علم شناخت درست ومستدل اشیاء است؛ وبتعریف جامعتر ودقیقتر:

علم سیستمی ازشناسائیهاست (۱) درباره طبیعت ، اجتماع ، فکر.

علوم بطورکلی ، درجریان کار و فعالیت انسانها پیدا شده ، رشدکرده ، و راه کمال پیش گرفته‌اند . بعبارت کوتاهتر ، تئوریها از پراتیکها زاده‌اند ، اگرچه بعداً خود این تئوریها نیز درجریان کار و عمل در روی پرانیك مؤثر افتاده و یا در هدایت و تنظیم و پر ثمر گردانیدن کار و عمل نقشی بس مهم ایفا نموده‌اند .

در واقع ، پس ازآنکه نخستین گله‌های انسانی با کروابزار سخت مقدماتی و بازندگی بالاجتماع اولیه از سایرجانوران فاصله گرفته‌اند ، یعنی پس از پشت سرگذاشتن تکامل طبیعی ، و گذشتن ازمرحله‌ای‌ازحیات‌اجتماعی که روابط‌انسانها درآن مرحله براساس همخونی ویا خویشاوندی استوار بوده است ، انسانها درطی دونوع تلاش خود :

الف ـ در قلمرو طبیعت بمنظور تولید .

ب ـ در سینه اجتماع بمنظور بهبود روابط و شرایط زیستن و بهزیستن درجامعه ، بدو نوع دانش دست یافته‌اندکه بترتیب علوم طبیعی و علوم اجتماعی نامیده میشوند .

درجریان‌تلاشها وکوششهای‌پی‌گیرومداوم انسانها ، شناسائیها ، یا انعکاساتی‌که حاصل برخورد اورگانیسم انسانها با محیط ، بویژه

۱ـ شناسائی یا معرفت : عبارتست از انعکاس جهان بیرونی در ذهن؛ و بگفتهٔ دیگر اگر ذهن عینی را بنحوی از انحاءِدرك نماید . شناسائی (البته نسبت بآن عین) حاصل شده است .

در جریان کار وعمل اجتماعی بوده نصیب مغز آنان گردیده، وهمین انعکاسها ، پس از آنکه همانند روند پیاپئی از دگرگونیها برشد و تکامل خود ادامه داده‌اند وبصورت سیستمهائی درآمده‌اند، وبویژه پس ازآنکه دوباره‌درعمل وکار وتجربه‌صحت آنها باثبات رسیده، بنام دانشها شناخته شده‌اند .

تکرار کنیم که‌درجریان کاروفعالیت انسانهادرطبیعت‌واجتماع، دانشهای طبیعی و دانشهای اجتماعی پیدا شده ، برشد خود ادامه داده‌اند ؛ و اضافه نمائیم که در پرتو همین رشد روز افزون کار و پرثمرگردیدن آن و فزونی گرفتن تولید و ثروتهای مادی ، علوم که خود همانند روندی عمل کرده ومیکنند بطور دم افزون نیرو گرفته و در طی سده ها شاخه های نوینی برآنها افزوده شده و هر شاخه‌ای بنوبه خود برشد وپیشرفت خود ادامه داده است ، تاجائیکه امروزه ما شاهد دانشهای گوناگون با شاخه‌های متعدد آنها هستیم .

گفتیم جامعه شناسی کشف و بیان قوانین حاکم بر حرکات اجتماعی‌را برعهده دارد؛ حال به‌بینیم‌ازقانون چه می‌فهمیم، حرکت چیست و حرکات اجتماعی کدامند ؟

قانون بتعریف ساده و مجمل عبارتست از ، رابطه استوار میان پدیده ها ؛ و بگفتهٔ مونتسکیو(۱) قوانین عبارتند از : روابط ضروری ناشیه از طبیعت اشیاء .

درباره قوانین حاکم برحرکات اجتماعی بگوئیم که : قوانین

۱- Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵) نویسنده فرانسوی.

اجتماعی عبارتند ازهمبستگی‌ها وروابط درونی و اساسی پدیده‌های اجتماعی کـه رشد و تکامل منظم و ضروری پدیده های مذکور را تعیین میکنند .

روشنتر بگوئیم ، همچنانکـه در قلمرو طبیعت ، از حرکات سیارات بس بزرگ گرفته تا حرکات زیستی یا رشد یك دانه کوچك گندم ، همه و همه ازنظم و نظامی برخوردارند ، وبعبارت دیگر از قوانینی پیروی میکنند ، درجامعه یعنی درزندگانی اجتماعی وشبکه روابط انسانها نیز با وجود تمام پیچیدگیهائی کـه در حیات جامعه بنظر میرسند ، قوانین و نوامیس مسلمی حکمفرما هستند ، و امور و پدیده‌ها و سیرتکاملی جامعه ازآنها تبعیت میکنند ؛ وچنانکه پیش ازاین اشاره شد، کشف وبیان قوانین عینی ، ازمیان آنهمه پیچیدگیها و ابهامها و دشواریهای حیات اجتماعی یعنی روشن نمودن نظم و ترتیب و همبستگی و روابط درونی و اساسی پدیده‌ها ازمیان آنهمه بهم ریختگیها وپیچیدگیهای حرکات جامعه وشبکه مناسبات اجتماعی وظیفه جامعه شناسی است .

شك نیست که یکی ازپیروزیهای دانش وفرهنگ پیشرفته معاصر این بوده و هست که با روشن ساختن این حقیقت که **قوانین طبیعی** بغیر از **قوانین اجتماعی** هستند و اساساً قوانین برحسب قلمروهای خود (محیط طبیعی ـ محیط اجتماعی) از یکدیگر متمایز میگردند، راه را برای واقع‌بینیها وژرف اندیشها بویژه در زمینه علوم اجتماعی باز نموده‌اند .

در واقع چنانکه میدانیم قوانین عینی حاکم برحرکات طبیعی با قوانین عینی حاکم برحرکات اجتماعی این فرق را دارند که قوانین اجتماعی منحصراً **از راه انسانها** و به **توسط انسانها** عمل میکنند ؛ و اگر انسانها و کاروعمل اجتماعی آنان نباشد بحثی نیز ازاین قوانین در میان نخواهد بود ؛ در حالی که قوانین طبیعی خود بخود عمل میکنند وبرای تحقق خود نیازمند عامل انسانی نیستند . بگفته روشنتر حتی درزمانهائی (مثلا دردوران دوم زمین شناسی) که حتی خود انسانها در روی کره زمین پیدا نشده بودند باز قوانین طبیعی با قدرت و قاطعیت درروی کره زمین حکمفرما بودند، همچنان که پس از پیدایش انسان نیز درقلمروطبیعت حکمفرما وصادرقند . درحالی که تنها پس از پیدایش انسانها در روی کره زمین وپس از تشکیل اجتماعات انسانی و بویژه پس از پیدایش ورشد کارونیروهای کاروگسترش یافتن دامنه عمل اجتماعی انسانها واستوارگردیدن بنیانهای حیات اجتماعی است که قوانین اجتماعی قدرت و اهمیت خود را نشان میدهند .

حرکات اجتماعی : پیش ازآنکه بحرکات اجتماعی اشاره کنیم ، بجاست نخست به بینیم که اصولا منظور از حرکت درمفهوم وسیع آن چیست ؟

حرکت ، درواقع ، شیوه وشکل هستی ماده است ؛ وساده تر آن خواهد بود که گفته شود حرکت خاصیت اصلی ماده وازآن جدائی ناپذیر است .

درنظر انسانهای سادهٔ ساده گیر ، درجهان مادی جز یك نوع حرکت وجود ندارد ، وآن حرکت عبارتست از جابجا شدن شئی

درمکان ، و جزاین حرکت ، حرکت یاحرکات دیگری برای افکار قرون وسطائی مطرح نیست. ولی چنانکه میدانیم حرکات انواع مختلف دارندکه نوع ذکر شده یا حرکت مکانیکی یکی از آنهاست (۱) .

این حرکات، هرکدام ویژگیهای مربوط بخودرا دارا هستند، بدین معنی که قوانین حاکم بر حرکات مثلا فیزیکی با قوانین حاکم برحرکات زیستی سخت متفاوتند؛ وبگفته روشنتر حرکات عالی (مثلا حرکات فکر انسانی) را نمیتوان بصورت نازل آن (مثلا بصورت حرکات مکانیکی) درنظرگرفت .

درواقع ، بهیچوجه نمیتوان کشف وبیان قوانین حاکم برتفکر (که شکل عالی حرکت یافعل و انفعالات ماده اورگانیك مغزاست) در دایره محدود زیست شناسی که فقط قوانین زندگی اورگانیك را مطالعهٔ میکند توفیق یافت ؛ وباکشف وبیان قوانین حاکم برحرکات اجتماعی از راه داده‌های علوم زیستی و یا با تکیه برقوانین فیزیکی موفق شد .

۱ـ دانش امروز ، اجمالا حرکات را اینچنین خلاصه میکند :

الف ـ حرکت فیزیکی: مانند نور والکتریسیته ، حرکت مولکولی مانند حرارت و غیره .

ب ـ حرکت شیمیائی : تجزیه و ترکیب اتمها.

ج ـ حرکت ذرات میکروسکپی ماده (بر حسب قوانین ویژه خود) : الکترونها ، پروتونها و غیره .

د ـ حرکت مکانیکی : که همان جابجا شدن شیئی در مکان است .

ه ـ حرکت اورگانیك : سلول ، اورگانیسم ، شعور و غیره ، بالاخره حرکات اجتماعی .

در مورد **حرکات اجتماعی** نیز ، همچنانکه درباره حرکت بطورکلی گفتیم (که حرکت خصیصه ذاتی ماده وازآن جدائی‌ناپذیر است) با قاطعیت بگوئیم حرکات احتماعی که از رشد وتکامل تولید برمیخیزند خصیصهٔ ذاتی جامعه وازآن انفکاك ناپذیرند ؛ وجامعه‌ای بدون‌حرکت (۱) وحرکتی‌اجتماعی‌بدون جامعه ، یعنی‌بدون‌انسانهای اجتماعی وبدون شبکه روابط ومناسبات اجتماعی و اقتصادی آنان قابل تصور نیست .

مبدأ ومنشأ این حرکات درکجا ودرمیان کدام عامل یا عوامل نهفته اند ؟ سرچشمه و خاستگاه اصلی حرکات اجتماعی و پویائی فرهنگ را درکار و تلاش انسانها و در درجه اول در مبارزه میان جامعه ازسوئی وطبیعت ازسوی دیگرمی‌یابیم. بگفتهٔ دیگرازبرخورد ومبارزه پی‌گیروپایان‌ناپذیر اجتماع‌وطبیعت ، اکتشافها واختراعات و بطورکلی نوآوریها نصیب انسانها میگردند ؛ وهمین نوآوریهاکه در پرتو کار و مبارزه انسانها حاصل گردیده اند بنوبه خود سبب میشوندکه تغییرات‌کم یابیش مهم در بعضی عناصرفرهنگی اجتماع پدید آیند ؛ و همین تغییرات سبب دگرگونیها و تحولات محسوس و یا نامحسوس درسایرعناصر فرهنگی خواهند بود ، و بدین ترتیب پویائی فرهنگی‌را فزونتر خواهند ساخت وجامعه را به پیش خواهند راند .

۱ـ چنانکه بعدا بدان اشاره خواهدشد، درمقایسه جوامع‌سخت متحرك و متحول صنعتی با جوامع ابتدائی و کشاورزی است که جوامع اخیر تسامحا ایستا یا بالنسبه ایستا نامیده میشوند .

به بیان دقیقتر ، تلاش اورگانیسم برای زیستن و بهزیستن و بالنتیجه فعالیت انسانی برای تولید امری اجتناب ناپذیر است . همچنانکه تمام جانداران برای ادامه حیات ناگزیراز پاره‌ای فعالیتها هستند ، انسانها نیز برای ادامه حیات ناگزیرند با طبیعت پیرامون بستیزند ، و دست بتلاش و کوشش در دایره ای وسیع و یا محدود بزنند؛ منتها اگر فعالیت وتلاش وکوشش حیوان، غریزی وناآگاهانه است ، کار و فعالیت انسانها بیشتر ارادی و آگاهانه و حتی ناظر بهدفهای دور (گذشته از هدفهای نزدیك) نیز هست . بگفته دیگر ، انسانها بحکم ضرورت ادامه حیات ناگزیرند تن بفعالیتها وکوششها دهند و باهمنوعان خود وارد درشبکه کار و تولید وروابط اجتماعی گردند . مداومت در کار و استمرار و تکرار فعالیتها ، مهارت در کارها و پر ثمر گردانیدن آنها را در طی سده ها و هزاره ها سبب شده‌اند . رشد کار ، رشد و تکامل ابزارها را بهمراه آورده ، و وسایل مبارزه با طبیعت را بطورروز افزونی بهبود بخشیده وکاری‌تر و نیرومندتر ساخته است .

در واقع ، ابزار ها که باعتباری دنباله اورگانیسم انسانی و مکمل آنند ، در جریان عمل یعنی در جریان بر خورد اورگانیسم با محیط ، کار و نیروی انسانی را عملا فزونی بخشیده و انسانها را برای بهره گیری هرچه بیشتر از فعالیتهای خود توانائی روز افزون داده‌اند. اگررونـدکار، بارشد وتکامل‌خود، روی‌ابزاروابزارسازی تأثیرات مهمی‌برجای‌نهاده ، متقابلا رشدوتکامل ابزارها نیزتغییرات

شگرفی در کار و همچنین شکل و باروری آن سبب شده‌اند ؛ رشد کاروابزار وبالنتیجه گسترش دامنه تولید ، وفراوانی وفزونی گرفتن ثروتها ، اساس فرهنگ معنوی انسانها را استواری بخشیده و فکر وفرهنگ انسانها را سخت به پیش رانده‌اند . (اگرچه فکر وفرهنگ پیشرفته نیز که خود بصورت روندی بجریان خود ادامه‌داده‌اند دوباره در روی کار و ابزار وتولید اثر نموده‌اند (۱) .

چنانکه ملاحظه میشود، درسرچشمه ومبدأ ومنشأ تمام‌حرکات اجتماعی انسانها بطور اجتناب ناپذیری بیك اصل اساسی برخورد میکنیم : به کار ، بویژه بکار اجتماعی انسانها .

کار و تولید انسانها ، که تحرك و نیروزائی اجتماع بدانها وابسته‌اند ، با فراهم نمودن وسایل و لوازم رفاه انسانها ، یعنی با ایمن ساختن زندگانی وباپاسخگوئی بخواسته های انسانها ، نه‌تنها حرکات فردی بلکه حرکات وپیشرفتها ودگرگونیهای مادی ومعنوی اجتماعی را بدنبال خود آورده‌اند .

از سوی دیگر ،کار و ابزارکه در راه تولید و فراهم نمودن آنچه‌که برای رفاه انسانها ضرور است نقش اساسی ایفا نموده و مینمایند ، درهمین محدوده محصور نمانده و نمیمانند . منظور اینکه

۱- چنانکه دیده میشود ، شناخت علمی نقش بنیادی حیات اقتصادی هرگز درمفهوم اکونومیسم یا اقتصاد پرستی ایده‌آلیستی نیست . درجای دیگر به بیپائی اکونومیسم (وهمچنین به‌بی‌بنیادی تئوری عوامل) اشاره گردیده است ر. ك. به : علی‌اکبر ترابی ، مسائل علوم اجتماعی و جامعه شناسی امروز ، مجله فردوسی ، چاپ تهران ، شماره ۱۰۰۱ ، ۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۹ ، ص ۲۵

کار وفعالیت تولیدی ، و رشد وتکامل ابزارها وکار برد وسیع آنها درتولید ، بطور اجتناب ناپذیری ایجاب مینمایندکه درجریان همین کار و فعالیت اجتماعی ، روابط میان انسانهای اجتماعی برقرار گردند، وبموازات پیشرفت وسایل ونیروهای تولید برشد ودگرگونی های خود ادامه دهند .

خلاصه کنیم : روابط اقتصادی ، وسایل و نیروهای کار و تولید ، با رشد وتکامل خود درطی سده‌ها و هزاره‌ها فرهنگ مادی را غنی و غنیتر ساخته وشعور اجتماعی را اساسی استوار بخشیده و عناصرفرتوت فرهنگ را بطورعمده یا خرده ، ولی درهرحال بطور دم افزون ، کنارزده و عناصر نوینی را جانشین آنها گردانیده ویا بدان افزوده‌اند .

همین تکامل تولید ، همین پویائی فرهنگ مادی و معنوی انسانها ، وبطور خلاصه همین حرکات ایستایی ناپذیرندکه ، بعنوان روند پیاپئی از دگرگونیها ، حرکات اجتماعی ویا حیات اجتماعی را تشکیل میدهند ؛ وجامعه شناسی شناخت همین حرکات اجتماعی است ، دانشی که مطالعه نهاد های اجتماعی وکشف و بیان قوانین حاکم برحرکات اجتماعی را وظیفه خود میداند .

فصل دوم

شناخت اجتماع

طبیعت و اجتماع و تفکر ـ جامعه شناسی یا تئوری علمی جامعه

گفتیم دانش سیستمی از شناسائیهاست درباره طبیعت و اجتماع و تفکر . در واقع ، شناسائیهای درست و دقیق ما درمورد هستی ، که از عمل و زندگی سرچشمه گرفته‌اند ، پس از آنکه نظام یافته بصورت زنجیرهای بهم پیوسته و استواری درآمدند ، ودرستی این تئوریهائی که از تجربه وعمل زاده‌اند دوباره درزندگی عملی و در تجربه و عمل ، صحت و واقعیتشان ثابت گردیدند نام دانش بخود میگیرند .

براین گفته بیفزائیم که درقلمرو دانش ، که تئوریهای نظام یافته مستدل و محققی هستند ، از آنروز مدام از عمل و تجربه وزندگی انسانها سخن بمیان میآوریم که :

اولا ـ مبدأ و منشأ هرنوع شناسائی ، جهان عینی است ، که همین شناسائیهای اولیه یا انعکاسات حاصله از برخورد اورگانیسم با این جهان خارج در ذهن پس ازآنکه بصورت روند پیاپئی از

دگرگونیها درآمده، بتکامل خود ادامه داده، شکل پذیرفته ونظام یافتند، بیاری میراث فرهنگی جامعه و شناسائیهائی که باز از راه کار و عمل اجتماعی درحیات اجتماعی دیگر انسانها نصیب مغزها شده، تاعالیترین درجه تکامل خود یعنی تا مرحله کشف قوانین عینی حاکم برهستی پیش میروند.

ثانیاً ـ معیار و ملاك عالی سنجش هرگونه اندیشه وتئوری و نظری، عمل است، عمل درمفهوم وسیع کلمه. و ببیان ساده تر، درستی هرگونه فکرونظری هنگامی مورد تأییددانش دوستان واقع گرا خواهد بود که در عمل و تجربه باثبات برسد و بتحقق پیوندد.

در تعریفی که ازدانش شد (علم: سیستم شناسائیها درباره **طبیعت** و **اجتماع** و **تفکر** باز هم دقیقتر شویم. طبیعت چیست؟ جامعه و تفکر چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند؟

الف ـ طبیعت:

طبیعت عبارتست ازتظاهرات گوناگون ماده درحرکت. علوم طبیعی درواقع، قوانین حرکات همین جهان، همین طبیعت بیجان وطبیعت جاندار را مطالعه میکنند. در این رهگذر، علوم فیزیکی (مانند فیزیك وشیمی ...) قوانین حرکات طبیعت بیجان یا ماده بیجان را موضوع بحث قرار میدهند، وعلوم زیستی به بررسی طبیعت جاندار و قوانین حاکم برحرکات ماده جاندار می‌پردازند.

ب ـ جامعه :

پیش ازاین اشاره کردیم که جامعه از گردآمدن افرادی که در تولید مشترك میکوشند و بایکدیگر روابط اقتصادی واجتماعی دارند تشکیل مییابد . براین گفته بیفزائیم که زندگی بالاجتماع بسه عامل مهم بستگی دارد : محیط جغرافیائی ـ جمعیت وتراکم آن ـ کار و شیوه‌های تولید ؛ بدین معنی که جامعه و حیات اجتماعی بیرون از چارچوب محیط جغرافیائی و بیرون از طبیعت و بـدون استفاده از منابع وثروتهای‌طبیعی نمیتواند وجود داشته باشد. همچنین بدون گرد آمدن جمعیتی کم یا بیش در خور توجه ، تشکیل جامعه امری غیر قابل تصورخواهد بود ـ بالاخره ، کاروتولید انسانها وغلبه برطبیعت و بهره برداری از ثروتهای طبیعی و تأثیری که انسانها باکار وتلاش خلاق خود روی طبیعت وتحولات جوامع مینمایند عامل بسیارمهمی است که ، چنانکه بعداً بدان اشاره خواهد شد ، تحرك و نیروزائی اجتماع بدان وابسته‌اند .

طبیعت و اجتماع همیشه روابطی با همدیگر داشته وتأثیراتی روی یکدیگر برجای گذاشته و میگذارند ؛ منتها تأثیر طبیعت روی اجتماع دردوره‌های بسیارقدیم ، سخت گسترده وعمیق‌بود و انسانها غالباً اسیر طبیعت ونیروهای مهار نشده طبیعی بودند . ولی این‌تأثیر درپرتو پیشرفت فرهنگها وتکامل اجتماعات مدام محدود ومحدودتر گردیده است ؛ تا جائی که امروزه ، در پرتو کار و فعالیت خلاق مغز وبازوی انسانها ، این ، اجتماع است که با احراز پیروزیهای

دم‌افزون ، طبیعت ونیروهای طبیعی‌را بخدمت رفاه انسانها گماشته و در ایمن گردانیدن زندگانی و خرسند کردن خواسته‌های انسانها بطور فزاینده از طبیعت بهره میگیرد .

در واقع ، در جامعه های ابتدائی روزگاران باستان ، در دوره های تاریك ماقبل تاریخ و تاریخ که انسانها از لحاظ فکر و فرهنگ تکامل مهمی بخود ندیده بودند ، کار وابزارسخت ابتدائی و رشد نا یافته انسانها نمیتوانستند در پیروزی انسان برطبیعت نقشی مهم ایفا نمایند. جامعه‌های کوچك ابتدائی دستخوش حوادث طبیعی و مقهور طبیعت لجام گسیخته در محیطهای زیستی خود بودند ؛ و این وضع باندازه‌ای سنگین و دیرپا بود که حتی پس از سپری شدن روزگاران بس دراز و دوره ها و مراحل طولانی تکامل انسانی ، تازه نخستین تمدنهای باستانی جز در نقاطی ازکره زمین که اوضاع و شرایط مساعد طبیعی داشتند یعنی جز در حوزه‌های رودخانه های پرآب و آب و هواهای مساعد و نوع خاکهای مناسب و مرغوب نتوانستند تشکیل یابند. بعنوان‌مثال ازچنین وابستگی خاضعانه انسان به طبیعت در زمانهای قدیم و در دوره هائی که فعالیت وکار رشد نایافته مغـز و بازوی انسانها نمیتوانستند اراده جامعه را بر طبیعت دیکته کنند و انسانها ناگزیر ازراه فرمانبرداری از طبیعت دراندیشه فرمانروائی برآن بودند ونخستین تمدنهای خود را بدستیاری طبیعت مساعد بنیان میگذاشتند میتوان از تمدنهای بابلی (در بین النهرین)- مصری (درکنار رودنیل) ـ هندی (درکنار سند وگنگ) ـ چینی

(درکنار هوانگهو - و یانك‌تسه‌کیانك) نام برد .

ج - تفکر :

تفکر انسانی ، محصول عالی فعل وانفعالات ماده‌اورگانیك وسخت تکامل یافته و پیچیده مغز اوست . مطالعه اندیشه و فعالیتهای مغزی و حیات نفسانی موضوع مطالعه روان شناسی و دانشهائی غیر از جامعه شناسی است ؛ ولی ازآنجاکه افکار و عقاید افراد باشرایط و امکانات و مقتضیات محیط روابطی ناگسستنی دارند ، از اینرو جامعه شناسی وروان شناسی اجتماعی بمطالعه زمینه اجتماعی تفکر وروابط تفکرومحیط سخت دلبستگی نشان میدهند وفعالیتهای فکری انسانها را در جوامع هرگز بدون ارتباط با محیط نمیدانند .

جامعه شناسی ، طرز تفکر اعضای یك جامعه ، فلسفه ها ، افکار ، جهان بینها وبطور خلاصه شعوریك اجتماع را اساساً تابعی از حیات اقتصادی جامعه میداند ؛ و از نظر این دانش ، زندگانی اقتصادی اجتماع ، زیر ساختی است که آداب و رسوم و اندیشه‌ها وهنرها و فلسفه ها همانند روساختی بر روی همین اساس اقتصادی استوارند(۱) .

بطورخلاصه ، مطالعه در زمینه طبیعت‌وکشف وبررسی قوانین برعهده علوم طبیعی ، و شناخت فکر و نفسانیات و قوانین حاکم برحرکات‌وفعالیتهای مغزی‌بعهده روانشناسی ودانشهائی نظیرآنست ؛

۱- ر.ك. به: دینامیسم اجتماع ، شتاب حرکت تکاملی دراجتماعات ، فصل چهارم همین کتاب .

و مطالعه جامعه و کشف و بررسی قوانین حیات اجتماعی برعهده علوم اجتماعی است. ازاینرو با صرفنظرازدو زمینه طبیعت وتفکر، بزمینه اجتماعی وتئوری علمی اجتماع یا جامعه شناسی برمیگردیم:

درتعریف **جامعه شناسی**، بویژه‌ازلحاظروشن نمودن موضع علمی این دانش در میان علوم اجتماعی دیگرگفته میشودکه:

«جامعه شناسی علم حیات اجتماعی انسانهاست بطورکلی و باتکیه برسازمانهای اجتماعی» وبا توجه بهمین گستردگی قلمروجامعه شناسی ونظر وسیع آن بجریانات عمومی جامعه، دانش مزبوریك علم اجتماعی عام شمرده میشود.

در واقع، دانشهای اجتماعی برحسب آنکه حوزه‌های معینی ازحیات اجتماعی را بررسی نمایند (مانند علم سیاست، علم‌حقوق، روان شناسی اجتماعی و نظایرآنها) و یا جریانات عمومی وبسیار وسیعی اززندگانی اجتماعی را مورد بحث قراردهند (تاریخ ومردم شناسی و جامعه شناسی (۱)) بترتیب‌بعلوم اجتماعی خاص و علوم اجتماعی عام تقسیم میشوند.

شك نیست که اگر جامعه شناسی در راه مطالعه جریان های

۱- در مورد سه دانش اجتماعی عام یعنی مردم شناسی و جامعه‌شناسی وتاریخ گفته میشود: «مردم شناسی‌علم زندگی اجتماعی‌انسانهاست درمراحل ابتدائی - جامعه‌شناسی‌علم‌زندگانی‌اجتماعی‌است بطورکلی‌وباتکیه برسازمانهای اجتماعی- تاریخ‌علم زندگی‌اجتماعی انسانهاست بطورکلی وباتکیه برتقسیمات زمانی و مکانی» ر. ك. به: آگبرن و نیمکف: زمینه جامعه شناسی، ترجمه آقای دکتر آریان‌پور، تهران دهخدا، ۱۳۴۷، ص ۵۶-۵۴

عمومی جامعه و کشف و بیان قوانین عینی حاکم بر رشد و تکامل اجتماعی وبررسی نهادهای اجتماعی ، مانند تاریخ ومردم شناسی ، مدام از دستاوردهای علوم اجتماعی خاص وحتی از دستاورد های دانشهای دیگر استفاده میکند ، هریك از دانشهای دیگر نیز ازنتایج تحقیقات و معلومات علوم انسانی یا طبیعی دیگربهره ومدد میگیرند؛ و غیر ممکن است دانشمندی بتوانـد در زمینه تخصصی خود بدون استفاده از نتایج تحقیقات سایرمحققین ودانشمندان رشته‌های دیگر ، بوجه عمیق وارجدار بتحقیق واخذ نتیجه‌ای توفیق یابد . حتی دانش مستقلی مانند زمین‌شناسی بیشتر از آنچه علوم دیگر بدان مدیون و وابسته باشند بانها (مثلا بفیزیك یا به شیمی) وابسته ونیازمند است .

بطور خلاصه ، جامعه شناسی ، بنتایج تحقیقات تاریخی ، اقتصادی ، سیاسی وبه‌داده‌های علوم انسانی و دانشهای طبیعی نظر دارد ، و علوم مذکور نیز بنوبه خود کـم یا بیش به جامعه شناسی مدیون یاوابسته‌اند ؛ وتأثیری که پیدایش ورشد وتوسعه جامعه‌شناسی و روش تحقیق علمی(۱) و استنتاجهای ایـن دانش روی اغلب این رشته ها داشته و دارد امریست در خور توجه و دقت .

گذشته ازتأثیر جامعه شناسی درروی دانشهای دیگر ، اساساً ، شناخت علمی جامعه ، بجهان بینی درست وعلمی بطورکلی یعنی به

۱- راجع بروش جامعه شناسی (روشهای تحقیق در علوم اجتماعی) ر. ك. به: علی‌اکبر ترابی، **فلسفه علوم** ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۷ ، ص ۳۰۱-۳۲۵

ژرف اندیشی و واقع بینی انسانها در مورد هستی در مقیاس بسیار وسیعی مدد رسانده و کار و اندیشه انسانها را در راه باز سازی و نوسازی جامعه هدایت میکند. از اینرو میتوان بآینده این دانش نو سخت امیدوار بود و یقین داشت که جامعه شناسی با روشن نمودن خواص عمومی جوامع و شناساندن قوانین تحول و تکامل اجتماعات و بررسی علمی امور و پدیده های اجتماعی میتواند برشد و گسترش ژرفکاوی و واقع بینی در مورد امور و مسائل محیط کمك کند و روشنگر راه تعالی انسانها در حیات اجتماعی، فکری و فرهنگی باشد، و در یك جمله، پیشرفتهای مادی و معنوی انسانها را در جوامع تسریع نماید.

زاید است گفته شود که تقسیمات جامعه شناسی و یا پیدایش شاخه های متعدد در زمینه این علم، در آخرین نظر نمیتواند این دانش را از نقش و وظیفه عمده علمی یعنی کشف و بیان قوانین حرکات تکاملی اجتماع بدور سازند.

درواقع، چنانکه میدانیم، گذشته از تقسیم بندیهای گوناگون از نقطه نظرهای مختلف(۱)، بویژه، صرفنظر از تقسیمات غیرعلمی

۱- مثلا امیل دورکنیم (Emile Durkheim) جامعه شناسی فرانسوی با توجه بشکل و ریخت جامعه - فعالیتهای مادی زندگانی بالاجتماع - قوانین عمومی حیات اجتماعی، جامعه شناسی را بترتیب بـه مورفولوژی اجتماعی (ریخت شناسی اجتماعی)، فیزیولوژی اجتماعی - جامعه شناسی عمومی تقسیم میکند و برای هریك ازاینها نیز شاخه هائی برمیشمارد. برای اطلاع بیشتر در این مورد ر. ك. به: علی اکبر ترابی: **مبانی جامعه‌شناسی**، تهران، اقبال، ۱۳۴۷ ص ۸۱ - ۶۸.

جامعه شناسی از لحاظ موضوع بشاخه‌های متعدد (مانند جامعه‌شناسی پرورشی، جامعه‌شناسی هنری، جامعه شناسی شهری، جامعه‌شناسی روستائی و جز آنها)، اساساً دو گونه جامعه شناسی از لحاظ حدود ـ و دونوع از جهت اهمیت وجنبه نظری و عملی، در دانشگاهها مورد نظر یا بهره برداری است. دونوع جامعه شناسی از لحاظ حدود آنها:

الف ـ جامعه شناسی بزرگ یا ماکروسوسیولوژی: که در کشف و بیان قوانین تحول و تکامل عمومی جامعه ها میکوشد.

ب ـ جامعه شناسی خرد یا میکروسوسیولوژی: که بشناخت راه و رسم برخی گروههای جامعه اکتفا میکند.

دو گونه جامعه شناسی برحسب اینکه بکدام یك از هدفهای نظری یا عملی مستقیماً خدمت مینمایند:

الف ـ جامعه شناسی نظری: که در پی کشف وبیان قوانین حاکم برنهادها و سازمانهای اجتماعی و بطور کلی حیات اجتماعی است.

ب ـ جامعه شناسی عملی: که بهره‌برداری ازداده‌های جامعه شناسی نظری و یاتحقیقات اجتماعی را هدف فوری واساسی خود میشمارد.

در تمام احوال، نه جامعه شناسی نظری و نه جامعه شناسی عملی، هیچکدام بتنهائی و بدون پشتیبانی دیگری نمیتواند ارزش علمی خودرا محفوظ بدارد. در واقع جامعه‌شناسی علمی، حاصل استنتاجها و نظام یافتگی شناختهائی است که، در آخرین تحلیل، مستقیماً از کار و تجربه و عمل اجتماعی نصیب محققین میگردد؛

بگفته دیگر جامعه شناسی نظری نه محصول ذهن‌گرائی بلکه حاصل تعمیم علمی عمل وتجربه وزندگانی عملی انسانهاست. جامعه‌شناسی عملی نیز ارزش و اعتبار خود را جز با تکیه برداده هـای علمی و مستدل جامعه شناسی تئوریك یعنی جـز با توجـه بحاصل تعمیمهای تجربه و عمل و استنتاجهای علمـی نظام یافته نمیتواند حفظ نماید. این وحدت ووابستگی متقابل نظر وعمل حقیقتی است که پیشرفتهای دم‌افزون وبهم پیوسته دانش وفن درجهان مترقی معاصر مؤید وگواه راستین آنند.

فصل سوم

فرد و اجتماع

شخصیت ـ تأثیرات اجتماعی ـ ضرورت تاریخی

چگونگی رابطه فرد و اجتماع و میزان تأثیر آن دو در یکدیگر، و اینکه نقش شخصیت در تاریخ چیست از مسائل بغرنج و پیچیده‌ای است که در زمینه دانشهای اجتماعی پیشرفته معاصر بویژه در قلمرو جامعه شناسی سخت مورد اعتناست.

آیا تاریخ ساخته و پرداخته قهرمانان و بزرگمردان و اندیشمندان و بطور خلاصه محصول عمل «شخصیتها»ست؟ یا برعکس، آیا جبر تاریخ، حاکم مطلق بر تمام کنشها و واکنشهای انسانهای اجتماعی منجمله شخصیتهاست؟

آیا افراد، اسیر و مقهور و باصطلاح آلت بلا اراده جبر اجتماعی هستند؟ اصولا نقش فرد در برابر اجتماع، و نقش شخصیتها در برابر ضرورت تاریخی، و رابطه ایندو را از دیدگاه علمی چگونه باید تعبیر و تفسیر کرد؟

داده‌های جامعه شناسی پیشرفته معاصر، این زمینه‌های تاریک

را بخوبی روشن کرده و ثابت نموده‌اند که :

اولا ـ شخصیت سازمانی است که بخواست عوامل اجتماعی در اورگانیسم انسانها بوجود میآید .

ثانیاً ـ باآنکه جامعه ازنظر کمّی ازافراد تشکیل میبابد ، یعنی وجودکمی جامعه مبتنی بروجود افراد است ، ولی وجودکیفی جامعه مستقل از افراد است .

ثالثاً ـ تأثیر همه جانبه حیات اجتماعی در پرورش و هدایت فکر و ذوق و تمایلات و بطور خلاصه در راهنمائی وبکار گرفتن امکانات ادراکی و عاطفی شخص بحدی است که بدون آن ، فرد سهم سخت ناچیزی از فرهنگ واز آنچه «انسانیت» مینامیم خواهد داشت ؛ و بقول دورکیم(۱) «اگر از آدمی آنچه را که در پرتو زندگانی بالاجتماع نصیبش شده باز ستانند تا درجه جانوران تنزل خواهد یافت» .

درواقع ، محیط اجتماعی و مجموعه روابط‌ومناسبات اجتماعی است که انسان را ازهمه سو در میان‌گرفته واز همه لحاظ میپرورد . آدمی ، محاط دراین‌مجموعه روابط اجتماعی‌رشد میکند وتأثیرات گسترده وعمیق محیط دگرگونیهای هستی اورا سبب میشوند؛ بویژه در این میان ، روابط اقتصادی که طی تولید بوجود میآیند درتعیین صفات وخصلتهای انسان مهمترین نقش‌را ایفا میکنند . بگفتهٔ دیگر ، این ، بطورعمده واساس فعالیتهای اقتصادی است که پایه و اساس

۱ـ Durkheim (E.) (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷)

تمام تظاهرات دیگر و تمام صفات وخصلتهای انسانهاست .

بعلاوه در هر جامعه‌ای گـذشته از فرهنگ عمومی جامعه ، فرهنگهای خصوصی مشخص نیز ،که جامعه شناسی آنها را خرده فرهنگ پاره فرهنگ نام‌مینهد، وجود دارند . هرانسانی در یکی از این خرده فرهنگها قراردارد وبرحسب آن و بمقتضای‌آن شخصیتی در وی پدید میآید ، تا جائی که جامعه شناسی بالاخره باین نتیجه میرسدکه: شخصیت سازمانی است‌که بخواست عوامل اجتماعی، تحت تأثیر فرهنگ عمومی جامعه و خرده فرهنگ طبقه‌ای فرد در اورگانیسم بوجود میآید.

در توضیح این‌گفته باید افزود که شخصیت هرفرد بر خلاف نظر زیست‌شناسی پرستان محصول توارث نیست، بلکه درست زاده تاثیرات همه جانبه اجتماع و وابسته اوضاع و شرایط و مقتضیات محیط اجتماعی است . در واقع ، چنانکه میدانیم ، ازنظر مکتب زیست شناسی‌پرستی‌ومکاتب‌غیرعلمی نزدیك بدان، عناصرشخصیت هرفرد بهنگام تولد ، در اورگانیسم اوبویژه در اعصاب و غده های او وجود دارند ؛ بعبارت دیگرنطفه شخصیت هرفرد در اورگانیسم اونهفته است؛ وچون مختصات اورگانیسم ازراه ارث بفرد میرسند و وراثت غیرقابل دخل و تصرف و غیر قابل تغییر است ، از اینرو شخصیت نیز نه یك موضوع اجتماعی بلکه یك امر زیستی ، ونه یك امردگرگونی پذیر بلکه فطری و غیرقابل تغییر است !

دانش وفرهنگ معاصر، روشنگراین حقیقت‌اندکه : کودکی

که دیده بجهان میگشاید جز ماده خام انسانی نیست ، و بهیچوجه شخصیت ثابت و متعینی ندارد و بسهولت با راه و روشها و قواعد و مقتضیات محیط هماهنگ میشود ، تا جامعه و تأثیرات اجتماعی (از جزئی ترین نگاههای نوازشگر مادر گرفته تا پرورش آگاهانه بزرگتران ونفوذ سازنده اطرافیان) چه شکلی باین ماده خام اورگانیك بدهند ؛ و بعبارت درستتر ، تا محیط ؛ این ماده خام را درکدام قالب بریزد و بالاخره چه سازمانی و باصطلاح چه شخصیتی در این اورگانیسم پدید آورد .

جامعه شناسی ازپذیرفتن این حقیقت سرباز نمیزند که اورگانیسم زمینه شخصیت وزمینه کلیه رفتارهای انسانی است ، ولی سخت براین حقیقت اصرار میورزد که اورگانیسم ماده خام انسانی است بطور طبیعی ، درحالی که شخصیت ، حاصل کمال و سازمان یافتگی در این اورگانیسم است بطور اجتماعی .

خلاصه کنیم ، ازنظر جامعه شناسی ، عوامل اجتماعی (تأثیر مستقیم وغیرمستقیم فرهنگ ، تأثیر گروههای داوری بویژه خانواده وگروه همگنان) انرژی روانی افرادرا درجهات معینی جاری میسازند و باصطلاح شخصیت وی را میسازند و استواری میبخشند .

گفتیم که جامعه ، با اینکه ازلحاظ کمّی مساوی با افراداست ولی از لحاظ کیفی واقعیتی است کاملا جداگانه . بگفته دورکیم ، گروهی که ازگردآمدن افراد بوجود میآید واقعیتی است که ازماهیت افرادتشکیل دهنده آن متمایزاست ، اگرچه این جامعه جز افراد شامل

چیزدیگرنیست.» توضیح این‌موضوع که حیات‌اجتماعی افراد موجد واقعیتی تازه باخواص ویژه‌ای‌است وخصوصیات حیات بالاجتماع از ویژگیهای فرد فرد مردم متمایز است ، ازنظر دورکیم اینست که حتی‌درشیمی نیزترکیب حاصله ازمواد مختلف‌دارای خواص‌دیگری بغیر از خواص اجزا و عناصر ترکیب است : ازاثر اسیدسولفوریك برآهن، سولفات آهن بدست میآیدکه نه فلزاست و نه‌آسید ، بلکه نمکی است با خواص جدید .

آنچه دراین میان درخورتوجه است اینست که جامعه باهمین خصوصیات خود ، افراد تشکیل دهنده خویش‌را سخت زیر نفوذ و تاثیر خود در میآورد ، تاجائی‌که بی‌آنکه بانکار آزادی فردی نیاز افتد نقش ویژه و موثر محیط بوجهی بارز جلب نظر میکند . بگفته دورکیم : «من اجباری ندارم‌که با هم میهنانم فرانسه حرف بزنم و یا اینکه پول رایج‌کشور خودرا خرج نمایم ، ولی جز این نمیتوانم بکنم. درصنعت هیچ‌چیزی نمیتواند مرا ازادامه‌وانجام‌کار بشیوه‌های کهن قرن گذشته باز دارد ، ولی اگر بچنین عملی دست یازم قطعاً متضرر خواهم شد»(۱)

این خصوصیات مهم جامعه وعمق و وسعت تأثیرات اجتماع بحدی شایان توجه است‌که جا دارد بااندك تفصیلی بدان بپردازیم : گفتیم جامعه بطور همه جانبه فرد را درمیان‌گرفته میپرورد ،

۱- بنقل از : علی‌اکبر ترابی : **پیشین** ، ص ۳

وشخص آگاهانه به‌مقتضای عوامل‌محیط ، ودر هماهنگی‌باامکانات وشرایط وخواستهای محیط فکر وعمل میکند . تکرارکنیم که جهان در نظر هرفرد ، پیش از آنکه طبیعت و پدیده‌های آن باشد، جهان اجتماع است ؛ بدینمعنی که آدمی جهان خارج را از خلال دنیای اجتماع واز چشم اجتماع می‌بیند و می‌شناسد ، و نه تنها در درون زندگی گروهی، اندیشه و گفتار وکردارخود را درارتباط بادیگران و با توجه بآنان تنظیم و یا اظهار مینماید ، بلکه در حالت انزوا و تنهائی نیز در نتیجه‌تاثیر دیرپائی که قبلا اجتماع درافکار و عقایدش برجای نهاده، فعالیتها ورفتاروگفتار خود را بمعیار داوری دیگران و باصطلاح برحسب افکار و عقاید محیط اجتماعی که اینك ازآن دور و یا مهجور است ، می‌سنجد و تصویب مینماید و یا محکوم میسازد .

در واقع‌انسانها بمقتضای عوامل محیطی که درآن بسرمیبرند مدام تغییر میابند و افکار و داوریهایشان هماهنگ رشد و تحول جامعه رشد میابند ودگرگون میگردند ؛ و نه تنها در هر جامعه ای افکار و داوریهای انسانها جهت ویژه و رشد معینی پیدا میکنند بلکه اساساً افراد در میان جمعیتها و گروهها نیز بنحوی احساس و فکر و عمل میکنندکه در بیرون ازگروه عیناً همانطور احساس وفکر وعمل نمی کنند .

با توجه بهمین تاثیرات‌شگرف‌محیط اجتماعی روی فرداست که جامعه شناسی، گذشته از امور اجتماعی ، خود فرد را نیزضمن

جامعه و در ارتباط باآن قابل مطالعه میداند ؛ و براین نکته سخت تاکید میورزد که بجای اینکه امور و مسائل و جریانات اجتماعی نتیجه خواسته های فردی تصور شوند باید خواستهای فردی نتیجه زندگی درمیان همان امور ومسائل وواقعیات محیط اجتماعی محسوب گردند. این گفته، چنانکه بعداً بدان اشاره خواهد شد، دراین مفهوم نیست که کارهای خلاقه مغز وبازوی اندیشمندان و بزرگمردان تاریخ که بلندترین شاخه‌های پرثمر درخت انسانی هستند کم بها داده شوند، بلکه درست در این معناست که اصولا مطالعه رشد و نمو وباروری همین شاخه‌های برومند، بیرون ازشرایط وامکانات محیط، وبطور مستقل و بی‌ارتباط بارشد تاریخی اجتماع غیرممکن است. درواقع قسمت عمده نبوغ و موفقیتهای نوابغ وبزرگمردان محصول شرایط و امکانات و مقتضیات اجتماعی است . کار های خلاقه نیوتن(۱) پاستور(۲)، هوگو(۳) وهزاران نوآورونوپردازجهان انسانی اموری هستند شایان توجه و در خور ستایش . ولی انکار نمیتوان کرد که پانصد سال پیش‌ازنیوتن، یعنی دردوره‌ای که تاریکی جهل وبیدانشی بر اروپای قرون‌وسطی حکمفرما بودند و علوم و اندیشه ها پیشرفت وجنبشی نداشتند وباصطلاح زمینه اجتماعی برای بسط علوم، وشرایط مساعد برای پیدایش وپرورش دانشمندان فراهم نبودند ، ممکن نبود

۱- (I) Newton (۱۶۴۳-۱۷۲۷) ریاضیدان وفیزیکدان انگلیسی.

۲- (V) Hugo (۱۸۰۲-۱۸۸۵) شاعر و نویسنده فرانسوی .

۳- (L) Pasteur (۱۸۲۲-۱۸۹۵) دانشمند فرانسوی .

بظهور نیوتن ها و پاستور ها اندیشید. حتی دو قرن پیش از هوگو شاعرونویسنده نغزگو وچیره‌دست رمانیك فرانسه ، یعنی دردوره‌ای که کلاسیسیم‌بر اجتماع و ادب فرانسه حکومت میکرد ، هیچ شاعر ونویسنده‌ای نمیتوانست برمانتیسم یاآزادی‌شاعر ونویسنده بیندیشد؛ لازم بود تحولات ودگرگونیهای بنیادی‌درحیات اقتصادی وجنبشها و نهضتهای اجتماعی ، علمی ، معرفتی ، بنیانهای کهن‌را براندازند تا درقرن نوزدهم ضمن توجه بآزادیهای اجتماعی، آزادی‌هنرمند، منجمله شاعر و نویسنده درزمینه هنر و ادب مطرح گردد و پرچم این نهضت ادبی نیز بدست لامارتین ها (۱) هوگوها ، موسه ها (۲) و آلفرد دووین‌یی‌ها (۳) بیفتد.

زاید است گفته شود کـه اگر نیوتن یا پاستور یا هوگو و یا صدها کاشف و دانشمند سده هـای اخیر ، از لحاظ زمانی مثلا در قرون وسطی و ازلحاظ مکانی مثلا در افریقای مرکزی دیده بجهان گشوده بودند ، هرگز درتاریخ باین چنین نامهائی برخورد نمیشد ، زیرا گذشته از عواملی‌که ذکرشدند ، فردی که در یك محیط ودوره معینی زندگی میکند نه تنها ازفرآورده‌های مغز و بازوی معاصرین واطرافیان خود استفاده میکند، بلکه ازگنجینه افکار وآثارپیشینیان نیز در دایره‌ای وسیع بهره‌مند میگردد. این‌گفته بدان معناست‌که هر

۱- Lamartine (A) (۱۷۹۰-۱۸۶۹) شاعر فرانسوی.

۲- Musset (A) (۱۸۰۴-۱۸۸۰) شاعر فرانسوی.

۳- Vigny (A) (۱۷۹۷-۱۸۶۳) شاعر و نویسنده فرانسوی.

فرد یا نابغه‌ای از هنگام تولد از محصولات فکری و هنری وعملی دیگران وازآنهمه مزایای تمدن انسانی که وی درآن هنگام درتولید و تزیید آنها رنجی نبرده و نقشی نداشته است بفراوانی برخوردار میگردد ، از افکار و آثار و تجربیات و تمدنی که نسلهای متوالی انسانهای گذشته در فراهم آوردن آنها قرنهای متمادی رنجها برده و فداکاریها کرده‌اند . بیشك براساس همین واقعیت است که گفته میشود : «هریکی ازنوابغ سرمایه‌ای است که ازطرف نسلهای متعدد گرد آورده شده است » .

گفتیم حرکت تاریخی اجتماع و شرایط زندگانی اجتماعی پیدایش بزرگمردان‌را ضرور میگردانند ووسایل رشد وبلند آوازگی آنان‌را فراهم میسازند . این «ضرورت تاریخی» چیست؟ شخصیت با تاریخ و فرهنگ چه رابطه‌ای دارد ؟

دربارهٔ «ضرورت تاریخی» نخست بایدگفت که دانش امروز جبر علمی و جبرکور را از یکدیگر متمایز میسازد همانسان که علم فیزیك را از متافیزیك سوا میکند .

شناسائیهای قرون وسطائی جبرکور را حاکم برکلیه اعمال و افکار و روابط فردی و اجتماعی انسانها می‌پندارند ، و آدمیان را نه‌تنها درشناخت جهان بلکه درتغییر دادن‌آن نیز زبون ودرمانده اعلام میدارند ؛ و بتبع همین پندار ، مورخین بویژه وقایع نگاران قدیمی‌وقرون‌وسطائی«ضرورت‌تاریخی»را با جبرکورمشتبه‌میسازند، و از این راه بطور ضمنی می‌پذیرند که حال‌که جبری اجتناب ناپذیر

تعیین کننده و بوجود آورنده اوضاع وسرنوشتهای فردی و اجتماعی است، پس چه بهتر که انسانها دست روی دست بگذارند وتماشاچی غیرفعال و منفعل حوادث و وقایع و ناظر بی‌اراده و پذیرندهٔ اوضاع و جریانات اجتماعی باشند.

بیشك مورخین و متفکرین اجتماعی قرون وسطائی نه‌تنها در تشخیص وتمییز جبر علمی ازجبرکورسخت درماندگی نشان‌میدهند، بلکه‌اساساً فراموش‌میکنندکه قوانین‌اجتماعی ضرورتاً ازراه انسانها و بتوسط انسانها عمل میکنند، وهمین دخالت انسان وکاروفعالیت آگاهانه او در تحقق یافتن قوانین اجتماعی است‌که قوانین مزبور را از قوانین طبیعی متمایز میسازد.

درك اجتماعی نارسای مورخین قدیم‌آنانرا ازتجزیه وتحلیل علمی سیرتکامل جامعه باز میداشت؛ زیرا چنانکه اشاره‌شد، بخیال اینان‌ضرورت‌تاریخی‌عبارت ازجریان فعال‌ومرکب اجتناب‌ناپذیری است‌که مستقل ازفعالیت انسانی برتمام امور وپدیده‌های اجتماعی حکمفرماست.

اینك در توضیح «ضرورت تاریخی» بطور خلاصه بگوئیم‌که این ضرورت در جامعه شناسی دقیقاً دراین معنی است‌که:

رشد تولید نیازمندیهای نوین‌را درجامعه سبب میشود و همین نیازمندیهای‌تازه‌انسانهارا بکاروفعالیت درجهت‌معینی برمی‌انگیزند.

این گفته اندك توضیحی لازم دارد:

گفتیم‌که کارعبارت‌است‌ازبرخورداورگانیسم‌انسان‌باطبیعت،

و تغییر آن بمنظور تولید (جهت رفع نیازمندیها) . در این معنی ، کار همیشه اجتماعی بوده وعبارت از فعالیت گروه یا گروههائی از انسانها در راه غلبه بـرمحیط طبیعی) بمنظور تولید جهت زیستن و بهزیستن بوده است .

در مبارزه انسان وطبیعت آنجاکه نیروهای اورگانیسم برای غلبه برطبیعت بسنده نبوده‌اند، این نارسائی را مواد حاضردرطبیعت مانند سنگ وچوب واستخوان و جزآنهاکه کار انسانی بدانها شکل نوینی داده است جبران نموده اند . هنگامی که این مواد طبیعی در نتیجه کار و فعالیت انسانی شکـل گرفته و قاطعیت پیدا کرده اند و برقدرت انسانی درمبارزه باطبیعت افزوده‌اند نام ابزاربدانهاداده‌ایم. بعبارت دیگر ، ابزارها باعتباری امتداد اعضای انسانی و در عمل افزانیده نیروهای جسمی و فکری انسانها هستند . همان اندازه که انسان با کار خودش ابزار ها را بهتر و دقیقتر و قـاطعتر میسازد ، متقابلا پیشرفت ابزارها درشرایط زندگانی انسان واز آنجا مستقیماً درتغییرخود انسان نقش بسیارمهمی ایفا مینمایند. کارانسانی ابزارهارا بهتر و سودمند تر میسازد و متقابلا ابزار ها درکمیت وکیفیت کار تأثیر میکنند و آنرا آسانتر و پربار تر میگردانند . کار و ابزار رشد و تکامل یافته در ضمن اینکه تولید را پرمایه تر میگردانند و جامعه را به پیش میرانند، به‌پیدایش نیازهای جدیدکمك میکنند ، ونیازهای جدید شیوه های نوین کار و تجدید و تکمیل بازهم بیشتر افزارها و رشد تولید را بنوبه خود ایجاب مینمایند ؛ وبا این رتیم و آهنگ ،

در ارتباط با پیشرفت اقتصاد ، سیر و تکامل اجتماع ادامه مییابند. حال اگردر این میان ، روابطی این نیروها را از پیشرفت باز دارند، ضرورت تکامل اجتماعی این موانع را ، البته بدست انسانها، کنار میزند و راه پیشرفت خود را می گشاید . مسأله فئودالیته ، در این مورد ، برای ما مثالی آشناست :

درهرجامعه‌ای که روابط فئودالی درمقابل نیروهای تولیدی ، همانند سدی ، از پیشرفت‌ها و ترقیات جلوگرفتند ، در هم شکستن چنین سدهائی بنا بمقتضیاتی که ذکر شدضرور میگردد ، وما اینچنین ضرورتی را بصورت مبارزه وکار وفعالیت آگاهانه وقاطع انسانهای فعال برای درهم کوبیدن رژیم فئودالی می‌یابیم .

زوال فئودالیته با توجه به قانون تحول و تکامل اجتماعی ضرورتی است اجتناب ناپذیر ، ولی قوانین تاریخی هرگزخود بخود عمل نمیکنند وتحقق نمی‌یابند، بلکه همچنانکه گفته شد ، این ضرورت در تمام احوال در ارتباط بانقش انسانی یعنی کار و فعالیت آگاهانه مغزوبازوی انسانهاباقی میمانند. برهمین اساس است که دانش امروز مسلم میدارد: انسانها باتوجه بقوانین عینی حاکم برحیات اجتماعی و مقتضیات جدید تحول جامعه ، تحت شرایط محیط خویش (که درمیان شرایط مزبورضرورت اقتصادی عامل اساسی است) تاریخ خود را میسازند .

البته چنانکه میدانیم این ، تنها قشرهای پیشرو وفعال جامعه‌اند که قوانین عینی اجتماعی را درتحولات ودگرگونیها مهم میشمارند

و به‌مقتضیات جدید تحول اجتماعی شعور حاصل میکنند و درجهت ترقی وپیشرفت اجتماعی گام برمیدارند ، وگرنه گروههای گذشته گرا غالباً درمقابل ضرورت تاریخی که تهدیدکننده راحت وقدرت آنانست ، هرچند نا امیدانه ، سخت مقاومت میورزند .

درست است که درچنین احوالی ، پیشرفت وتکامل اجتماعی از ایستادگی مذبوحانه گذشته گرایان سخت صدمه می بیند وازشتاب حرکت تکاملی اجتماع کاسته می‌شود (واین خود نیز بنوبه خویش مبین و مؤید نقش انسان درتحقق یافتن قوانین عینی حاکم برحیات اجتماعی ، منتها دراین مورد ، درجهت منفی است ، ولی همانطور که میدانیم فعالیت منفی گذشته گرایان بهیچوجه نمیتواند چرخ تکامل و پیشرفت اجتماع را از حرکت باز دارد ؛ جامعه باکمال قدرت پیش میرود و بگفته معروف تاریخ به عقب برنمیگردد .

بعلاوه ، چنانکه گفته شد ، متفکرین قرون وسطائی باافراط و اشتباه در ارزیابی نقش جبر تاریخ چنین می‌پندارند که ضرورت تاریخی انسانهارا ازکاروفعالیت ومبارزه معاف میدارد ، وبعبارت دیگر با وجود ضرورت اجتماعی جائی و نقشی برای عامل انسانی وفعالیت فرد باقی نمیماند ؛ واساساً بنظر آنان جبر تاریخ با اختیار انسان مانعةالجمع است ؛ و این موضوعی است سخت نادرست ، ولی در عین حال بس مهم ، زیرا ظاهر و پوشش حقیقت نما دارد.

دانش‌روشنگر امروز تاریکهای این‌مطلب را ازبین برده‌است ، و درست برخلاف نظر عامیانه کاملا روشن ساخته است که نه تنها

ضرورت تاریخی جزاز راه انسان وعمل انسانی نمیتواند تحقق پذیرد و معنی و مفهوم خود را باز یابد ، بلکه اساساً شناخت ضرورت عینی، آزادی عمل تاریخی انسان‌را سبب میشود؛ واین گفته درست در این معنی است که اولا : نه‌ضرورت تاریخی، آزادی‌عمل‌انسانی را از بین میبرد و نه آزادی عمل انسانی ، ضرورت تاریخی را . ثانیاً : آزادی دراین معنی عبارت است ازشناخت‌ضرورت واستفاده عملی از آن .

ازطرف دیگر، مورخین قرون‌وسطائی باتفریط وحتی نادیده گرفتن نقش بس مهم اجتماع وتأثیرات جامعه روی فرد، وبااصرار روی قدرت مغز و یابازوی اندیشمندان بزرگ وقهرمانان تاریخی چنین می‌پنداشتند که اینان‌خود چنین‌بوده‌اند وبدون کمترین‌تاثیرپذیری از اجتماع این چنین فکر ویا آنچنان عمل‌کرده‌اند . شك نیست که دانشمندان و متفکرین بزرگ و گویندگان و نویسندگان نغزگوی و چیره دست نقش بس بزرگی درتاریخ داشته ودارند ، ولی نکته مهم اینجاست که اینان نیروی خود را از اجتماع گرفته و خود زاده و پرورده جامعه و شرایط اجتماعی بوده‌اند ، و منقابلا دراجتماع و شرایط آن‌کم یا بیش موثر واقع‌گردیده‌اند .

نقش داروین (۱) در زمینه زیست شناسی ودگرگون ساختن جهان‌بینی‌مبتنی‌برثبات‌گرائی(یافیکسیسم) امری‌است‌انکارناپذیر(۲)؛

۱- Darwin (Dh.) (۱۸۰۹-۱۸۸۳) دانشمند انگلیسی.

۲- راجع به «نقد و انتقاد داروینیسم» ر. ك. به: علی‌اکبر ترابی ، فلسفه علوم ، پیشین ، ص ۴۰۸-۴۰۶

ولی نباید ازنظر دورداشت که سیر و پیشرفت جامعه‌ها وقرنها تکامل فکر و فرهنگ انسانی و بالا رفتن سطح معلومات و شناسائیهای انسانها ووسعت وقدرت گرفتن علوم وفنون‌تاسده نوزدهم وتحولات اقتصادی‌واجتماعی وعلمی قرن مزبور، روشنفکران ودانش پژوهان را بحدی از آگاهی‌علمی رسانیده بودندکه کشف‌تئوری تکامل امری اجتناب ناپذیر بود و بعبارت دیگر ضرورت حتمی داشت.

درواقع براثر شرایطی‌که نام بردیم، درعصر ومحیط داروین اوضاع برای‌کشف تئوری مزبور باندازه‌ای مساعدگردیده بودندکه درمحیط مذکور نه یك داروین بلکه داروین ها پرورده شده بودند، که‌گذشته از چارلزلایل‌ها(۱)، سنت هیلرها(۲)، هوکسلی ها(۳)، اساساً جوان بیست‌وچهار ساله‌ای بنام آلفرد راسل‌والاس(٤) راهی را که داروین در عرض دهها سال پیموده بود بسرعت طی کرده و به نتانجی مشابه نتایج کار داروین رسیده‌بود، بحدی‌که اگرداروین کمی دیر جنبیده بود، امروز بجای داروینیسم نظریه ای‌داشتیم بنام والاسیسم.

چارلزلایل‌که همواره میل داشت نظریات داروین زودتر انتشار یابند در بهار سال ۱۸۵٦ ضمن نامه‌ای باو چنین نوشت « بهتر است

۱- Gharles Lyell (۱۷۹۷-۱۸۷۵)

۲- Saint Hillaire (۱۷۲۳-۱۷۹۵)

۳- Huxley (۱۸۲۵-۱۸۹۵)

٤- Alfred Russel Wallace (۱۸۲۳-۱۹۱۳)

نظریه خود را انتشار دهید ، چه ممکن است که دیگران برشما پیشی جویند.» داروین باآنکه قول‌داد چنین کند ولی درانجام امرمسامحه ورزید، وآهنگ آن داشت که نتایج تحقیقات ونظریه‌اش بعد ازمرگ وی به چاپ رسند .

دراین میان ، آلفرد راسل‌والاس جوان گمنامی که مطالعات و تحقیقاتی در دانشهای طبیعی داشت ضمن مسافرت تحقیقی خود به نتایجی مشابه بانتایجی که داروین درپرتوسالها مطالعات ومسافرتهای تحقیقیش بدانها دست یافته بود میرسد ، و شناسائیها و معلومات و اطلاعات حاصله تا آن روز در باره مطالب مورد پژوهشش را با یکدیگر ترکیب میکند و به تعبیر روشنی از نظریه تکامل میرسد . شگفتتر آنکه ، این جوان محقق درنهایت پاکدلی و سادگی، نسخه خطی تحقیقات و طرح خود را در ژوئن سال ۱۸۵۸ برای ملاحظه و اظهار نظر داروین پیش وی میفرستد .

داروین که ازدریافت نامه ونسخه خطی سخت تکان خورده بودبشدت ناراحت میگردد؛ زیرانظریه‌ای‌را که‌وی مدت بیست‌وشش سال تمام در راه تحقیق و کشف آن رنج برده و همانند گنجی در نگهداریش کوشیده بود ، جوان تازه از راه رسیده‌ای (بی آنکه کمترین اطلاعی از نحوه کار و فعالیت و نتایج تحقیقات داروین داشته باشد) کلا کشف کرده بود ، و حتی بخوبی بروی پیشی گرفته بود. تازه، جزئیات طرح‌والاس‌وموضوعات آن مانند: تنازع بقا- انتخاب طبیعی - جانشین شدن جاندارانی که بهتر با محیط سازش

میبابند بجای جاندارانی که سازگاری کمتری دارند - بنیاد انواع - تکامل انواع ، گوئی همه برداشت ورونوشتی بودند از کار وتحقیق بیست و شش ساله داروین .

داروین بامساله عجیبی روبروشده بود. نخست تصمیم میگیرد در مورد اینکه اولویت و تقدم کشف با اوست اصرار و پافشاری ورزد ؛ ولی بعداً واهمه اینکه بسرقت علمی متهم گردد این فکررا در وی بوجود میآوردکه بنفع والاس کنار برود زیرا معتقد شده بودکه «اگر تمام نوشته‌هایم را طعمه آتش کنم بمراتب بهتر ازآن خواهد بودکه‌والاس ودیگران تصورکنندکه دراین کار بنادرستی گرائیده‌ام».

بالاخره با کوشش لایل و هوکر (۱) ، طرح والاس همراه نسخه‌ای از طرح داروین که بسال ۱۸٤٤ نوشته بود و نامه دیگری از وی که‌تاریخ تهیه‌اش ۱۸۵٦ بود درانجمن علمی لینه مورد بررسی و داوری قرارگرفتند ؛ بدین ترتیب نظریه داروین و والاس هر دو تواماً اعلام گردیدند .

چنانکه دیده میشود، جامعه درشرایط مساعد معین داروین‌ها می‌پرورد، وحداکثر تاچندسال فاصله داروینهای نوینی بدنبال داروینهای دیگرمی‌فرستد ، زیرا معلومات زمان بحدی‌میرسدکه مستلزم پیدایش اندیشمندان و متفکرین معینی میگردد و شرایط و مقتضیات مشابه نتایج همانندی را بوجود میآورند .

در واقع داروین و والاس هردو در محیط اجتماعی مشابه ،

۱- Hooker (۱۸۱۷-۱۹۱۱)

کتب و آثارمشابه (آثار مالتوس ـ همبولت ـ لایل ـ ودیگران) را مطالعه کرده بودند ، هردو مسافرتهای تحقیقی درکشورها و مناطق دست نخورده وحشی نموده بودند؛ بطور خلاصه هردو از دانش و فرهنگ اجتماعی کما بیش یکسان استفاده کرده بودند؛ ازاینروجای تعجب نخواهد بود اگر ملاحظه شود که مقتضیات وشرایط اجتماعی مشابه آنها را بطرز تفکر ونظری مشابه راهنمائی کرده‌اند .

بدین ترتیب بادرنظرگرفتن تکامل درنگ ناپذیر اجتماعی که مدام متفکرین ومحققین را درپی تکمیل اکتشافات دیگران به اکتشافات نوینی برمیانگیزند ، چقدر نادرست خواهد بود اگر مثلا تصور شود هرگاه داروین نبود نظریه تکامل برای همیشه نامکشوف میماند و انسانها را برقانون تکامل در طبیعت آگاهی حاصل نمیشد .

مثال دیگری ، رابطه فرد و اجتماع ، شخصیت و تاریخ را بازهم روشنترمینماید: اوضاع وشرایط اقتصادی وسیاسی واجتماعی ایران اواخر دوریه قاجاریه ایجاب مینمودکه دگرگونی در اوضاع پدید آید (انقلاب مشروطه ایران بوقوع پیوندد) و دوره دیگری از نظام اقتصادی ـ سیاسی درایران بوجود آید. آیا میتوان فکر کرد که اگر ستارخان گُرد آزادی که نقشی بس بزرك و ارجدار در جنبش مذکور حتی درنجات مشروطه داشت مثلا درخردسالی درمیگذشت این انقلاب اساساً درایران رخ نمیداد . بی‌شك پاسخ منفی است؛ زیرا چنانکه گفته شد ، تاریخ جامعه ایران مانند هرجامعه دیگر زیر تأثیرات همه جانبه قوانین عینی واجتناب ناپذیر تحول اقتصادی و

اجتماعی به پویائی خود ادامه میداد و میدهد و انقلاب مذکور یك ضرورت تاریخی و اجتناب ناپذیر بود. اگر این گردآزادی وجود نداشت گردان دیگری بحکم قاطع قانون تحول وتکامل اجتماع این بار را بمقصد میرسانیدند.

اشتباه نشود، مفهوم این گفته انکار نقش بس مهم وگرانبهای این سردار ملی که فداکاریها واز خود گذشتگیها ومبارزات مردانه وی ویارانش همانند تاج افتخاری برتارك تاریخ این کشور میدرخشد نیست، بلکه مقصود جلب توجه باین مسالهٔ اساسی است که اصولا ستارخانها نیروی خود را ازکجا دریافت میکنند و سرچشمه قدرت سرداران ملی در کجا و در میان کدام گروههای اجتماعی و کدام عوامل و شرایط نهفته است. آیا شخصیتی مانند این گرد آزادی حتی تواناتر ازاو درایران مثلااوائل دوره قاجاریه میتوانست بچنان کاری وپیکاری برخیزد، وآیا اساساً چنین مسأله وموضوعی بهمان صورت میتوانست دردویست سال پیش طرح شود و به نتایجی برسد؟ البته نه.

هرگونه پیروزی و بلندآوازگی شخصیتهای تاریخی، گذشته ازکاروفعالیت خستگی ناپذیر آنان، اساساً مرهون حرکات انسانهای یك جامعه است، که این حرکات و جنبش ها در نتیجه مقتضیات عمیق تحول و تکامل جامعه برانگیخته میشوند.

مورخین ظاهربین معتقدندکه ناپلئون بانبوع نظامی ویکه تازی خود بآنهمه فتوحات شگفت انگیز توفیق یافت. ولی جامعه شناسی

رویهٔ دیگر سکه را از نظر دور نمیدارد و روشن میسازد که : این، اوضاع و احوال اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، نظامی اروپا و بویژه فرانسه آنروز وبطور خلاصه ضرورت تاریخ بود که ناپلئون را تا قلب روسیه پیش راند ، و سپس بدنبال تغییرات وتحولات حاصله در اوضاع ، همین قهرمان نابغه را که ارتشها را تار و مار میکرد همانند موجودی بس ناتوان و درمانده بدست یك سرباز در جزیره سنت هلن زندانی ساخت .

در میان ظاهر بینان ساده‌گیر افتادن «سیب مشهور نیوتن» ، بعنوان تنها علت فوران وسیلان نبوغ دانشمند انگلیسی درمورد کشف قانون جاذبه عمومی پذیرفته شده است. ازلحاظ توجیه وتبیین عامیانه (که تصادف را آسانتر میپذیرد تا ضرورت را ، و به‌شنیدن کارهای شگفت‌انگیز بیشتر رغبت نشان میدهد ودل خوش میدارد تا بریشه‌جوئی و کشف علـل واقعی و عینی و شناخت روابـط ضروری میـان پدیده‌ها) این امر جز نتیجه تصادف از طرفی و نبوغ نیوتن از طرف دیگر نبوده است . در حالی که ازنظر جامعه شناسی وهرفرداندیشمند واقع بین ، به صرف افتادن یـك سیب ؛ و به صرف وجود صفات استثنائی در یك انسان ، چنین امری امکان پذیر نتواند بود . لازم بوده است که پیشرفت چندین هزار ساله فرهنگ و معارف انسانها، وقرنها پیشرفت وترقی دانش وتکنیك جوامع ، راه را برای دانشمندان و نواندیشان هموار نماید ، تا پس از آنهمه سیر تکاملی فکری و فرهنگی و اجتماعی ، بمقتضای شرایط نوین اقتصادی و اجتماعی

و سیاسی وعلمی ، در محیط مساعد اروپای قرن هفده قانون جاذبه عمومی کشف گردد . پس کشف قانون مزبور و هیچ قانون دیگری ابدا تصادفی نبوده و نتواند بود .

بعلاوه ممکن است برخی‌را این اندیشه‌حاصل شود که درمیان آنهمه انسانهای جامعه انگلستان آنروز چرا تنها نیوتن بانجام چنین کار شگرف و یا کار های مشابه توفیق یـافته است ودیگران را این موفقیت نصیب نگردیده است ؟ پـاسخ ساده است : برخلاف نظر فردگرایان پندارپرست ، همان محیط مسا عد انگلستان قرن هفدهم (اجتماع نوینی که با درهم کوبیدن فئودالیته ، زندگی و عصری نو با مقتضیات و شرایط نوین در پیش داشت) ، نه یك دانشمند بلکه دانشمندها ، و نه‌یك نیوتن بلکه نیوتونها ، در دامان خود پرورانده بود ، وحتی در میان این نیوتونها درباره اولویت و تقدم کشف و یاکشفیاتی مشاجره وکشمکش وجود داشته است : هوك(۱) بی‌خبر از کارهای نیوتن بشخصه نظریه‌گرانش را کشف کرد وسبب رنجش خاطر نیوتن گردید کـه خود را واضع این نظریه میدانست . نیوتن بالایب‌نیتز(۲) در موضوع حق‌اولیت و تقدم‌کشف حساب انتگرال و دیفرانسیل (حساب جامعه و فاضله) درکشمکش بود ، بحدی‌که این کشمکش بمنازعه میان طرفداران نیوتن ازسوئی ولایب‌نیتز ازسوی

۱- Hooke (B) (۱۶۳۵-۱۷۰۳)

۲- Lebniz (G.W.) (۱۶٤٦-۱۷۱٦)

دیگر منجر گردید . عیناً بعد ها لاووازیه(۱) و پریستلی(۲) هر دو در یك زمان خودرا کاشف مستقل و مقدم اکسیژن اعلام داشتند ، وهر یك از آندو خود را نخستین کسی میدانست که بتنهائی وبرای نخستین بار این عنصر را از عناصر دیگر جدا ساخته است .

چنانکه اشاره شد کشف نظریه تکامل از طرف داروین سالخورده و یا والاس جوان در یك زمان و تحت شرایط کمابیش مشابه (که شرحش در پیش گذشت) اولا هیچگونه تصادفی نیست ، و ثانیاً در شخصیت داروین و یا والاس خلاصه نمیشود . پی بردن هنری(۳) و فاراده(٤) مستقل از یکدیگر به الغای مغناطیسی جریان الکتریکی تقریباً در یك زمان یعنی با دوسال فاصله(۵) نیز نه از روی تصادف است و نه محصول تنها شخصیت هر یك از دو دانشمند بزرك مذکور ، بلکه کار و فعالیت پر محصول میلیاردها انسان در طی ماقبل تاریخ و تاریخ و بالاخره کوشش وتلاش هزاران محقق از نسلهای پیشین و معاصر طی سالها میبایستی شاهراه دانشها و شناخت قوانین حرکات

۱- Lavoisier (A) (۱۷٤۳-۱۷۹٤)

۲- Priestley (J.) (۱۷۳۳-۱۸۰٤)

۳- Henry (J.) (۱۷۹۹-۱۸۷٦)

٤- Faraday (M.) (۱۷۹۱-۱۸٦۷)

۵- جوزف هنری بسال ۱۸۳۱ ، القای الکتریکی را کشف کرد، ولی از انتشار نتیجه تحقیقات خویش خودداری نمود . پس ازآنکه درسال ۱۸۳۳ فاراده به کشف این موضوع نایل گردید ، هنری ناگزیر بیدرنگ بچاپ وانتشار نتایج تحقیقاتش دست زد .

ماده بیجان وماده جانداررا هموارسازند وراه مطالعات پدیده های فیزیکی و زیستی واجتماعی را روشنترنمایند تا دانشمندان وکاشفین به اکتشافات نوینی توفیق یابند . بگفته دیگر فارادهها یا هانری ها لاووازیهها یا پریستلی ها نیوتونها یا هوکها ، مرهون کار و فعالیت میلیونها انسان هستند که با تلاشها و فداکاریهای خود درطی قرون متمادی ، فرهنگ ومعارف ، علم و فن انسانی را تا سطح فرهنگ ودانش و بینش و تکنیك دوره معاصر رساندهاند ، وکلیدگنجینهاین شناسائیها و تجربیات و پرچم این پیروزیها وحکمروائیهای انسان برمحیط را بدست دانشمندان و اندیشمندان عصر حاضر دادهاند ، گنجینهای که درجریان تکامل اجتماع غنی وغنیتر میگردد وپرچمی که دست بدست ، هماهنگ با شتاب حرکت تکاملی اجتماع مدام پیش برده میشود . در واقع دانشمندان و نوآوران که خود محصول دوره معین تاریخ و شرایط و مقتضیات جامعه و زاده نیازمندیهای اجتماعی بوده و هستند به نوآوریهائی که از راه **عمل اجتماعی** و در نتیجه کار و فعالیت میلیونها انسان آمادهگردیدهاند نایل میآیند . این گفته توضیح این حقیقت است که درهمه احوال ، درآخرین تحلیل ، در عمق و اساس تاریخ واجتماع ، تولید و رشد وتکامل آن درپرتو فعالیت اجتماعی انسانها بچشم میخورد که منبع و مایه و پایه کلیه کارهای شگرف شخصیتها در طی تاریخ بوده و هست .

خلاصه کنیم :

ـ پویائی تاریخ بکار و کوشش بارور مغز و بازوی انسانها

(که بوجود آورنده ثروتها هستند) وابستگی تام دارد .

ـ تولید ، و پیدایش نیاز های جدید بموازات رشد تولید ، شرایط محیط را برای پیدایش بزرگمردان و دانشمندان و هنرمندان نواندیش آماده میگردانند .

ـ نقش اساسی و تعیین کننـده دائمی در تاریخ ، نه از آن شخصیتها ، بلکه از آن جامعه و ضرورت تاریخی است .

ـ اگر ضرورت تاریخی سبب پیدایش و پـرورش شخصیتها (براساس رشد تولید میگردد) ، متقابلا همین انسانهای فعال ونوآور واندیشمند ، باکار وکوشش آگاهانه و پرثمر خود ، شتاب حرکت تکاملی اجتماع رافزونی می بخشند وجامعه راسخت به پیش میرانند(۱)

۱ـ درباره « علیت وجبرعلمی » ، قانون همبستگی ضروری پدیده‌ها، ضرورت واتفاق ، نقش موثر کار و فعالیت مغز و بازوی انسانها در راه غلبه بر محیط ، ر. ك . به : علی اکبر تزابی **فلسفه علوم** ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳٤۷ ، ص ۱۲۷-۱۱۱ ، ایضا ص ۳٦۸-۳۱۵

فصل چهارم

دینامیسم اجتماع

شتاب حرکت تکاملی در اجتماعات

رابطه فکر وفرهنگ معنوی بااساس اقتصادی زندگانی انسانها موضوع بس دقیق وعمیقی است که جامعه‌شناسی سخت بدان توجه دارد و مدام برآن اصرار میورزد ، تا جائی که از نظر این دانش ، شناخت واقع بینانه روساخت اجتماعی هیچ جامعه‌ای بدون شناخت علمی اساس اقتصادی آن جامعه ، وبدون توجه برابطه آندو امکان پذیر نتواند بود .

شك نیست که اهمیت روند تکاملی فرهنگ معنوی ، ژرفا و گستردگی ودیرپائی آن ، غالباً سبب میگرددکه افکار ، بدون توجه بحرکاتی که در عمق و اساس اجتماع ادامه دارند ، در چارچوب مطالعه روساخت اجتماعی محصور و از واقع گرائی و ژرفکاوی علمی درباره دینامیسم اجتماع بدور مانند .

اینك ، این مطلب را تا آنجاکه از حوصله این مختصربیرون

نباشد (۱) مورد بررسی قراردهیم ، وبرای اینکه موضوع مطالعه را عینی‌تر کرده باشیم ، رابطه اساس اقتصادی وفرهنگ معنوی را در میان انسانهای سه نوع جامعه (جامعه گردآورخوراك - جامعه مبتنی براقتصاد کشاورزی - جامعه مبتنی براقتصاد صنعتی) موضوع بحث قراردهیم ، واین امر را بویژه با مقایسه دو جامعه کشاورزی وصنعتی روشنی بازهم بیشتر بدهیم :

شك نیست که اجتماعات باکاروفعالیت خلاق میلیونها انسان درطی ماقبل تاریخ وتاریخ ، مدام بحرکات تکاملی خوه ادامه داده‌اند ؛ و رشد تولید ، رشد و غنا و «انباشتگی فرهنگی» را بدنبال آورده ، «درون پویائی» و «برون پویائی فرهنگها» مدام شتاب حرکت تکاملی اجتماع را فزونتر ساخته ، تا انسانها در سه دوره متوالی ، باعتبار گردآوری یا تولید خوراك ، ودر عین حال باعتبارمیزان تحرکشان بصورت :

الف - جامعه های گردآور خوراك (جامعه‌های ایستا)

ب - جامعه‌های کشاورز (جامعه های بالنسبه پویا)

ج - جامعه‌های صنعتی (جامعه‌های پویا)

بحیات خود ادامه داده‌اند .

چنانکه میدانیم ، ازلحاظ جامعه‌شناسی ومردم‌شناسی جامعه‌های پرتغییر که در زیرساخت اقتصادی و حیات اجتماعی و یا در عناصر فرهنگیشان دگرگونیهای فراوان ومداوم دیده میشوند ، جامعه های

۱- بهمین منظور ، موضوع «دینامیسم اجتماع ، شیوه های تولید» جداگانه مورد بحث قرار گرفته است .

پویا ـ وجامعه‌های کم تغییر ویا بظاهر بی‌تغییر ، تسامحاً جامعه های ایستا نامیده میشوند .

جامعه‌های سخت عقب مانده ، که دراصطلاح جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی «جوامع ابتدائی» نامیده میشوند ، وهمچنین کلانها یا جامعه‌های کوچك همتبارجوامع ایستا ـ وجامعه‌های مبتنی براقتصاد کشاورزی که در مقایسه با جوامع صنعتی پویائی کمتری را نشان میدهند جوامع کم تغییر یابالنسبه پویا ـ وجامعه‌های مبتنی براقتصاد صنعتی جوامع پویا شمرده میشوند .

اینك این‌سه نوع جامعه را باجمال مورد بررسی قراردهیم ، و اساس اقتصادی فکر و فرهنگ معنوی جوامع مذکور را ، بویژه در دو جامعه مبتنی بر کشاورزی و صنعت مورد مطالعه و مقایسه قرار دهیم :

جامعه های ابتدائی که بعنوان جوامع ایستا از آنها نام برده میشود ، جوامعی هستند سخت‌عقب مانده که رشد وحرکت اجتماعی نامحسوس و بسیار کند دارند . ببیان دیگر ، با پذیرفتن این اصل مسلم درباره کلیه جوامع که هیچ جامعه‌ای در جهان نبوده و نتواند بود که‌سکون وبیحرکتی مطلق برتمام شئون اجتماعی وزندگی مادی ومعنوی آن اجتماع حکمفرما باشد ، میگوئیم که جامعه‌های ابتدائی باندازه‌ای‌تغیروتحولشان نامحسوس است که برخی ازجامعه‌شناسان و مردم شناسان ، چنین جوامعی را ، البته تسامحاً ، بیحرکت و بی‌تغییرمیشمارند ، وحرکات اجتماعی آنان را درخور توجه ومطالعه

نمیدانند . شك نیست که چنین جوامعی نه تنها موضوع بس ارجدار دانش مردم شناسی هستند ، بلکه از این نقطه نظر که صور اولیه و اشکال ساده اغلب نهاد های اجتماعی را میتوان دراینگونه جوامع بخوبی ووضوح تمام ملاحظه کرد ، ودرزمینه مقایسه جوامع مذکور و مشخصات عمده آنها با جوامع پیشرفته و نهاد های اجتماعیشان بنتایج ارزنده اجتماعی رسید ، بررسی جامعه های مذکور سخت طرف توجه دانشدوستان واقع گراست ؛ ودانش مردم شناسی قسمت عمده غنا وروشنگریش را بدستاوردها ونتایج حاصله از بررسیهای جوامع مذکور مدیون است .

جوامع ابتدائی ، که بساده ترین جامعه های کوچك انسانهای ابتدائی اطلاق میشود دارای مشخصات و ویژگیهائی هستند که مردم شناسی سخت بدانها توجه دارد .(۱)

بطورخلاصه بگوئیم که درجوامع ابتدائی ، تقسیم کاراجتماعی بطور بارز وکامل صورت نگرفته است ، مگر آنکه با ملاحظه جنس و سن افراد بگوئیم که بعض کار ها مخصوص زنان و برخی دیگر مخصوص مردان (ویاکودکان ، جوانان ، مردان ، زنان ، پیرمردان ، پیرزنان)اند ؛ ولی در تمام احوال میتوان گفت که چون نوع کارها معدود و همه آنها ساده اند ، لذا کلیه افراد بالغ جامعه یا اکثریت آنان از عهده انجام تمام وظایف برمیآیند ، وهمه دارای تجربیات

۱- ر. ك. به : علی اکبر ترابی : **مردم شناسی** ، تهران ، دهخدا ، ۱۳۴۹ ، ص ۱۶۹ - ۱۶۵

کما بیش یکسانی از محیط اجتماعی وامور و مسائل آنند.

بعلاوه وبالاترازهمه ، تولید ـ اگربتوان این کلمه را درمورد گردآوری خوراك گیاهی وحیوانی (البته برای آسانی مقایسه) استعمال کرد ـ برای مصرف خود گروه است ؛ و اصولا براثر محدود بودن دایرهٔ تولید و نبودن مازاد محصول ، ناگزیر همه در کار اجتماعی و در تولید و مصرف سهیمند ؛ هـر کسی میتواند حد اکثر ، غذا و مایحتاج اولیه خودرا فراهم آورد. درواقع میتوان زندگی جوامع ابتدائی را اینچنین خلاصه و ترسیم کرد :

تمام جامعه باکلیه اعضایش همانند پیکری واحد ازبامدادان تا شامگاهان برای ادامه حیات ابتدائی ولـی سخت ناهموار خود تلاش میورزند. ابزارهای ابتدائی این جوامع که نشان بارز فرهنگ سخت ابتدائی وتکامل نیافته این جوامعند، در نهایت سادگی هستند وروساخت اجتماعی بهمان اندازه ساده وبدوی است که زیرساخت اقتصادیشان.

سادگی و بدوی بودن حیات اجتماعی مانع از این نیست که پیوند حیات معنوی و اساس اقتصادی زندگـی را حتی دراینچنین جوامعی (که روابط اجتماعی براساس همخونی یاهمتباری استوار است) نیز بروشنی ملاحظه کنیم. کافی است رابطه سحر و جادو(۱) را، که بخش عمده‌ای ازشعور اجتماعی این افرادرا تشکیل میدهند،

۱ـ برای اطلاع بیشتر در باره سحر و جادو ، ر. ك. به : علی‌اکبر ترابی : **نظری در تاریخ ادیان** ، تهران ، اقبال ، ۱۳٤۷ ، ص ٥٤-٤۳

با نوع اقتصاد و بعبارت دقیقتر با نوع تحصیل خوراك و تأمین معاش آنان مورد بررسی قرار دهیم :

در شیوه زندگی انسانهای ابتدائی ماهیگیر جزایر تروبریاند درملانزی دونوع صید ماهی، ولاجرم دونوع طرز فکروعمل ازهم متمایز میگردند : صید در مرداب آرام ـ وصید در دریای خروشان.

«صید در مرداب آرام صیدی است بسیار آسان ، بی‌خطرو دارای‌نتیجه منظم؛ یعنی صیدی است که صیادآن‌هیچگاه دست خالی بخانه‌برنمیگردد . با این‌صید هیچگونه آداب جادوگرانه همراه‌نیست. اما نوع دیگری از صید در بین‌مردمان جزایرتروبریاند معمول است و آن صید در دریای پهناور است. این صید از لحاظ فنی دشوارتر از نوع اول است . زیرا دریاست و موج ، و صیاد از ساحل دور میشود . وانگهی نتیجه اینگونه صید نیز چندان قطعی نیست؛ کوشش صیادان وابسته است بوجود ماهی در دریا ، یعنی بوجود دسته های بزرگ ماهی‌درمیدان صیادی‌آنان وگرنه باید دست خالی‌بازگردند. از اینجاست که مردم تروبریاند ، دراین قسم صید ، پیش ازعزیمت بدریا به جادو متوسل میشوند ومراسم آنرا بجا میآورند» (۱) .

رابطه زنان و مردان و نوع خانواده و سیمای آنرا نیز همین حیات‌اقتصادی ، همین صید ویا ، درمناطق دیگر، همان‌گردآوری خوراك (گردآوری ریشه وساقه وبرگ درختان‌که در اینمورد زنان

۱ـ ر. ك. به: هانری مند راس : **مبانی جامعه شناسی** ، ترجمه آقای باقر پرهام ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۵۰ ، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۱

نقش شایسته‌ای درماقبل تاریخ وتاریخ نشان داده‌اند ومیدهند) بطور عمده تعیین مینماید. درواقع این‌گونه حیات‌اقتصادی سخت ابتدائی بویژه‌گردآوری خوراك ، برای فعالیت زنان وفراهم‌آوردن دانه ها و ریشه‌های غذائی و ساقه و برك درختان و حتی تهیه لانه و کاشانه میدان فراختری را بازمینماید ، و وجود زنان را سودمندتر ومهمتر میسازد. بویژه‌اگردرنظربگیریم که‌شرایط ویژه‌روابط جنسی انسانهای مذکور سبب میشوندکه نسبها اساساً ازطریق مادرها شناخته شوند، برازاولویت و برتری زنان و ریشه مادر تباری و مادر سالاری پی میبریم .

با رشد و تکامل انسان اجتماعی و کار و ابزارهایش ، و با نیروگرفتن مهارتها و کاردانیهای انسانها ، و با افزایش آگاهیها و فزونی‌گرفتن عناصر فرهنگها ، انسان گردآور خوراك جای خود را بانسان دامدار وکشاورز ، یعنی انسان تولیدکننده خوراك میدهد.

خصوصیات **جامعه مبتنی براقتصاد کشاورزی** هنگامی بوجهی بارزخودنمائی‌خواهندکردکه‌این جامعه را با **جامعه مبتنی براقتصاد صنعتی** مقایسه‌کنیم ؛ و در تحلیل اجمالی این دو نوع جامعه ازراه مطالعه تطبیقی آندو بکوشیم :

درجامعه ابتدائی‌که واحدگردآوری خوراك تمام جامعه بود در جامعه‌کشاورزی ، واحد تولید ، خانواده است ـ که درنتیجه رشد بازهم بیشترنیروهای تولید وافزایش ثروتها وتکامل فکر وفرهنگ ، همین واحد تولید (خانواده) نیزجای خودرا بکارخانه‌که واحد تولید

صنعتی است میدهد. بعلاوه وسیله تولید، که در جوامع کشاورزی عمدةً زمین است، جای خود را بسرمایه که مهمترین وسیله تولید صنعت سوداگری است میدهد؛ وروشهای سخت ابتدائی وکم‌تغییر تولید در زمینه کاشت و داشت وبرداشت محصولات کشاورزی، در مقابل روشهای پیشرفته و پرتغییر تولید صنعتی، کهنه و ثابت وغالباً بیرمق بنظر میرسند. همین ایستائی وپویائی را در زمینه دیگری نیز میان این دونوع جامعه ملاحظه میکنیم: درجامعه‌های کشاورزی، نوع اقتصاد و ویژگیها و مقتضیات آن از تحرك مکانی افراد جلو میگیرند؛ درحالی که درجامعه‌های صنعتی، اینچنین وابستگی بزمین ومیخکوب شدن که گریبانگیر روستائی کشاورز است، دامنگیر افراد نیست. بعبارت دیگر، روستائی کشاورز وابسته بزمین است و از این وسیله تولید جدا شدنی نیست؛ و راه وروش کار وزندگیش نیز او را غالباً ازنقل وانتقال ازمنطقه‌ای بمنطقه دیگربی‌نیاز میگرداند؛ وکشاورز روستائی جز بقصد زیارت و یا خرید و فروش جزئی در شهر مجاور ویا روستاهای پیرامون از روستای خود بیرون نمیآید. در واقع روستائیان جز درموارد معدود و استثنائی که بعللی (حوادث طبیعی یا عوامل اجتماعی) از زمینشان کنده شوند، ترك یا رود یار نمیگویند وبشهرها روی نمیآورند. بطور خلاصه، در زندگی انسان کشاورز تحرك مکانی سخت اندك است، وجامعه‌های کشاورزی در مقایسه با جامعه‌های صنعتی پویائی کمتری را نشان میدهند.

درست همانند تحرك مکانی، تحرك اجتماعی افراد نیز در

جوامع کشاورزی درمقایسه باتحرك اجتماعی حتی ظاهری افراد در جوامع صنعتی ، در سطح بسیار پائینی قرار دارد . بموازات همان ایستائی وسیله تولیدکشاورزی (با در نظرگرفتن وضع خاص واحد تولید یاخانواده- ایستائی وسیله تولیدیازمین که قابلیت انتقال ندارد- و روش تولید که سخت ابتدائی وکم تغییر است) قوانین جاری در اجتماع نیز، که در جامعه‌های کشاورزی بیشترعرفی وکم دامنه‌اند، تغیر و تحرك کمتری را نشان میدهند - در حالی که در جامعه های صنعتی هماهنگ با پویائی تولید صنعتی (پویائی روش تولید- وضع خاص وسیله تولید یا سرمایه ، مثلا قابلیت انتقال سرمایه از جائی بجای دیگر حتی از کشوری بکشور دیگر - تحرك واحد تولید یا کارخانه) و یا در ارتباط با آن قوانین جاری در اجتماع نیز تغییر و تحرك بیشتری را نشان میدهد .

بعلاوه اگررشد ابزارها ،که مهمترین و عینی ترین معیاررشد فرهنگ در مفهوم وسیع کلمه است ، در جامعه های ابتدائی تقریباً صورت نگرفته ، ودر جامعه های کشاورزی ، جز رشد نا محسوس و بظاهر متوقف شده‌ای را نشان نمیدهند ، در جامعه های صنعتی بسرعت وبطور مداوم تکامل مییابند وبرغنا وپویائی فرهنگ سخت مدد میرسانند .

گفتیم که روساخت اجتماعی یعنی آداب و رسوم و افکار و هنرها و فلسفه‌ها و بطورکلی شعور اجتماع در جامعه‌های مبتنی بر اقتصادکشاورزی‌ویاصنعتی نشانه‌های کاملا بارزی ازحیات‌اقتصادی

و ازشیوه‌های تولید بطورکلی دارند ؛ وبنقش اقتصاد ونوع آن در چگونگی تحرك مکانی ـ تحرك اجتماعی ـ قوانین معمول دراجتماع اجمالا اشاره کردیم . اینك تاثیر زیرساخت اقتصادی را اصولا در حیات اجتماعی بویژه در آن قسمت از شعور اجتماع کـه فلسفه و جهان‌بینی واخلاق نامیده میشوند مورد دقت قرار دهیم ، ووابستگی افکاروگرایشهای فکری را باشرایط حیات اقتصادی جامعه مطالعه نمائیم :

بمقتضای اقتصادکشاورزی با روش تولید ابتدائی کم تغییر ، و با اعضای خانواده وابسته به وسیله تولید (زمین) افکار افراد نیز رویهمرفته جنبه‌های ایستای خودرا حفظ میکنند؛ یعنی انعکاس همین زندگی و شرایط کم تغییرمحیط در مغزانسانها ایستائی در اذهان را کم یا بیش سبب میشود ، در حالی در جامعه‌های مبتنی بر اقتصاد صنعتی ، به تبع پویائی شرایط و امکانات ومقتضیات محیط ، تغیر و تحرك افکار راه را برای جهان بینیهای‌پویاتری هموار میسازند. بدین ترتیب در دونوع جامعه ذکر شده ، براثر دونوع طرززندگی ، نظامهای فلسفی متفاوتی کـه یکی ناظر بمحیط و شرایط اجتماعی با لنسبه پویا ـ و دیگری متأثر از پویائی شرایط و امکانات محیط پر تغییر است براذهان مستولی میگردند . روشنتر بگوئیم ، انعکاس ایستائی ظاهری محیط کشاورزی دراذهان ، بالاخره افراد را باین نتیجه و اصل میرساندکه : هرچیزی ثابت وساکن‌است ، مگراینکه نیروئی ازخارج برآن وارد شود (این اصل‌را تا اواخرقرون وسطی

در اروپای کشاورز نیز بوجهی بارز در فکر وفلسفه مردم می بینیم) ؛ درحالی که در جامعه‌های صنعتی ، انعکاس پویائی محیط دراذهان بالاخره این نتیجه را بمیان میکشدکه : هرچیزی پویاست وبحرکت خود ادامه میدهد ، مگرآنکه نیروئی آنرا از حرکت باز دارد . از اینروشگفت آورنیست که درجامعه‌های کشاورزی ، افکاروفلسفه‌هائی که نشانه‌های فراوانی از ثبات گرائی یافیکسیسم دارند بهمان اندازه معتبر شمرده میشوند که در جامعه های صنعتی ، دگرگونی گرائی یا ترانسفورمیسم .

بعلاوه چون درجامعه‌های کشاورزی ، واقعیت اصیل ، ثابت ومعقول شمرده میشود ، بهیچ شمردن واقعیت محسوس ، افکار وعقاید را درچنین جوامع ، از فرا رفتن از دایره معقول باز میدارد ، ودر آخرین تحلیل ، بدنبال پیدا شدن خندق عبورناپذیر میان عقل وتجربه و دست کم گرفتن ارزش و اعتبار تجربه و معتبر شمردن احکام و فتواهای تنها «مفتی عقل» در مسأله شناسائیها و درزمینه داوریها و جهان بینیها ، پنداره گرائی سیل آسا تمام قلمرو فکر و فلسفه را فرا میگیرد ؛ و این نظام فلسفی ، این گرایش و شیوه تفکر در جوامع کشاورزی که خود دارای عللی مانند وضع غیرمطمئن محصول آینده که غالباً در معرض نابودی و یاکاهش یافتن ناشی از نیامدن باران واوضاع نا مساعد جوی و آفات گیاهی وحیوانی و جزآنهاست ، ازلحاظ مذکورنیز تشدید میگردد ودربرابر واقع گرائی همانند مانعی سخت ، هرچند نا پایدار ، سربلند میکند .

شك نیست که خرد گرائی ، در مقایسه با تاریك اندیشهای قرون وسطائی گامی به پیش بوده و بویژه از سده شانزدهم ببعد در اروپا مایه رهائی اندیشه ازیوغ گذشته گرائی و بیدانشی بوده است؛ واین ، نکته‌ای است که باید رویش تکیه کرد واصرار ورزید ؛ ولی خردگرائی محض و بالاخره پناه بردن بعالم درون وتلاش برای حل کلیه مسائل و توجیه تمام علل و عوامل محیط (خواه محیط طبیعی- خواه محیط اجتماعی) بدون کمترین استعدادی از تجربه (و حتی بعضاً خوار داشتن جهان واقع و بی ارج شمردن مشاهده و تجربه وآزمایش) ، بدون کمترین توجهی بقوانین عینی حاکم برطبیعت و اجتماع ، همانطورکه اشاره شد ، مستقیما راه‌را برای ذهن‌گرائی غیرعلمی ، پندار بافی و پریشان اندیشی ، و بطور خلاصه بنفوذ و گسترش پندارگرائی در مفهوم وسیع آن هموار میسازد . زیرا آنجا که تجربه وآزمایش و جهان محسوس کم بها داده شوند ، میدان فراخی برای اندیشه‌های بی‌بنیاد بازمیشودوهرنوع نظردهی وپندار بافی آزاد میگردد . تکرارکنیم ، جائیکه تجربه و عمل در پهلوی افکار ونظریات و درهماهنگی باآنها راه تحقیق‌را روشن نسازند، موقعی که پرانیك تئوری را ، و زندگی عینی ، افکار و حاصل فعالیتهای مغز انسانی را تأیید نکنند، نمیتوان از حقیقت و دانشی گفتگوکرد، زیرا درجهان دانش امروز معیاروملاك درستی هرگونه نظر واندیشه و حقیقی جز عمل نه بوده و نیست .

گذشته‌ازنظام فلسفی ، میتوان گفت که‌درنتیجه انعکاس وضع

اقتصاد کم تغییر جوامع کشاورزی ، با آن شرایط و امکانات و مقیضیات تقریباً ایستای اجتماعی و با ابزار های تولیدکم رشد (که در طی سده ها تغییرات مهمی بخود نمی‌بینند) ، در اذهان ، نوعی نظام اخلاقی که درست براساس کهنه گرائی استوار است بوجود میآید : دراین شیوه زندگی ، اخلاق و رفتاری معتبر و مقبول خواهد بود که برای پیشینیان مقبول و یا در میانشان معمول بوده است ؛ و فکروعملی ارجدارشمرده خواهدشد که به آبا واجداد منسوب باشند. بیشك ازهمین رهگذراست که اقتدار واعتبار پیرمردان وریش سفیدان که مظهری از گذشته و در واقع گنجینه تجربیات گذشته و حافظ و نگهبان و معرف سنن و طرز کار و اندیشه کهن هستند ، در جوامع کشاورزی ، بوجهی بارز انظار را جلب مینمایند .

چنانکه میدانیم جامعه های مبتنی براقتصادکشاورزی ، بااثر همان گرایش ، غالباً نو جوئی و نو اندیشی و نو آوری را بانوعی بی‌اعتنائی و تحقیر مینگرند و در مواردی به شدت درهم میکوبند ؛ اگرچه نوسازنده پیشرو بالاخره براه خودادامه میدهد وکهنهٔ فرسودهٔ گذشته نگر هرچند با تاخیرکم یا زیاد، ولی در هرحال بطور قطع، کنار زده میشود وقانون رشد و تکامل در طبیعت و اجتماع وتفکر مسلم میگردد :

جامعه مبتنی براقتصاد صنعتی به‌تبع اجتماع دینامیك ومتغیر، که واقعیت اصیل را متغیر مییابد ، نمیتواند در چارچوب افکار و عقاید ایستا محبوس ومحدود بماند ؛ و دریچه‌های افکار را بروی

نوجوئیها و نوگرائیها به بندد ، و از نوآوریها خود را بدور دارد و یا بی نیاز پندارد . زیرا اگر الگوی زندگی در محیط کشاورزی ، طرز اندیشه و عمل وشیوه گفتار و کردار پیشینیان است ، یعنی اگر انسانهای این مرحله از تکامل اجتماع ، راه وصول بکمال را با قتضای نوع فعالیتهای کشاورزی کهن ، در افکار و اعمال گذشتگان ، یا در تجربیات ریش سفیدان و مردان کهن اجتماع می‌جویند ، برعکس انسانهای محیط صنعتی که شیوه کار و تولیدشان بطور اجتناب ناپذیری تشنه ابتکارها و راه یابیهای نوین بمنظور پربارگردانیدن کار و تولید هستند ، جز این راهی ندارند که از نوآوریها استقبال نمایند و با نوجوئیها و نویابیها مشکلات و موانع زندگی را درهم بکوبند ، و خود نیز در تغییر جهان در حال دگرگونی بکوشند ؛ و بگفته نهائی راه رشد اجتماع را در خود جامعه (نه در درون و ذهن خود) و در عمق و اساس اجتماع بجویند ، و براثر این نوگرائی و نواندیشی و در پرتو شناخت قوانین رشد اجتماع و طبیعت و تفکر ، بر شتاب حرکت تکاملی جامعه بیفزایند .

از آنجا که انسان کشاورز ، آب زندگی بخش گیاهان و آفتاب پرورنده نباتات و هوای مساعد و فصل بی‌آفت و بدون بلا را بیرون از اختیار و خارج از کنترل خود می‌بیند ، یعنی از آنجاکه جریان حیات اقتصادی خود را خارج از تحدید حدود و بیرون از اختیار خویش می‌پندارد ، ناگزیر تن بقضا میدهد و ازاین رهگذر به «جبر کور» و اعتقاد بدان میرسد . درواقع ، ضربات حوادث و آسیبها

و آفات نباتی و حیوانی و انسانی و جوّی و جز آنها مدام اندیشه انسان کشاورز را بسوی پذیرش غایتهای غیرقابل تغییر و غیر قابل تصرف و اعتقاد بسرنوشت وجبرکور وبطورخلاصه به «قدرگرائی» میراند. دلیل زنده اینگونه قدرگرائی در ارتباط با اقتصاد غیرقابل اطمینان کشاورزی، مطابقت نقشه جغرافیائی کشورهای کشاورز معتقد بجبرکور با «نقشه اقلیمی با میزان بارندگی اندك» است.

توضیح این مطلب آنکه، در آن قسمت از سرزمینهای کشاورزی که میزان بارندگی اندك، آب لازم یعنی اساسیترین واجتناب ناپذیرترین وسیله کاشت و داشت و برداشت محصول را تأمین نمیکند و آینده نامطمئن تولید ومزارع ازبی آبی سوختهٔ فردا مدام چهره دهشت انگیز خودرا بکشاورز نشان میدهد و خشکسالیهای پیش بینی نشده حیات و هستی او را تهدید بنابودی میکنند، اندیشه کشاورز «بی اختیار» ناگزیر بسوی قدرگرائی رانده میشود. دراین مورد، کشاورز مناطق کم آب و یا با میزان بارندگی غیر ثابت و نامطمئن نه تنها با فرد صنعتی، بلکه حتی با کشاورز مناطق پرآب و با میزان بارندگی کافی واطمینان بخش نیز از لحاظ تفکر وجهان بینی و اندیشه درباره نیروهای طبیعت وشدت و ضعف گرایش واعتقاد بسرنوشت محتوم ومقدریکی نیست.

گفتیم درمقایسه باجامعه کشاورزی، جامعه صنعتی قدرگرائی کمتری را نشان میدهد. این گفته بدان معنی نیست که قدرگرائی از باخترزمین صنعتی وفرهنگ آن بکلی رخت بربسته است؛ همچنانکه

از آنچه پیش از این بتفصیل گفته شد نباید این نتیجه را گرفت که فرهنگ مزبور یکسره از ذهنی‌گری و پندارگرائی پاك شده است ، و بوجه اولی نباید این نتیجه نیز گرفته شود که این فرهنگ ، نسبت بفرهنگ خاور زمین که اینهمه ریشه عمیق دارد وبخش بزرگی ازغنا و انباشتگی فرهنگ جهانی متعلق بدانست بر تر است ، بلکه باید دانست که :

اولا ـ در مقایسه تولیدکشاورزی وتولید ماشینی است که این تمایز بچشم میخورد و ما بعیان می بینیم که اندیشه و عمل کشاورز بی‌اختیار چشم به آسمان دوخته جهت آب ، باکار واندیشه صنعتکار مختاردر کارخویش ودقیق شده در دستگاه یا ماشین کار خود ضرورةً فرق دارند .

ثانیاً ـ فرهنگ صنعتی مذکور وارث آداب و رسوم و آئین و افکار اروپای کشاورز قرون وسطی است ؛ وهنوز ته مانده این افکار و عقاید و این فکر و فلسفه و اخلاق در آن فرهنگ همانند روندی بدوام و بقا و تحول خود منتها تحت صور و شرایطی ویژه ادامه میدهند . مگر نه اینست که هربخشی ازروساخت اجتماعی اعم از هنر ها و افکار و جهان بینیها و بطور خلاصه شعور اجتماع ، گذشته از اینکه بوضع و شرایط اقتصادی و طرز زندگی اجتماعی وابسته‌اند، خود نیز ، بعداً بصورت روندی مستقل درآمده بحرکات خویش وبگرایشها ودگرگونیهای‌خود(حتی‌هنگامی که‌حیات‌اقتصادی جامعه دگرگونی های دیگری بخود می‌بیند) ادامه میدهند . منتها در

پرتو صنعت ، بویژه در مراحل نخستین تکامل آن ، وجوه اختلافی که ذکر شدند بصورتی بارزمیان دو جامعه کشاورزی و صنعتی دیده میشوند :

خلاصه کنیم :

- دنیامیسم اجتماع ، در اقتصاد جامعه نهفته است .
- شتاب حرکت تکاملی اجتماعات در ارتباط مستقیم باتحول و تکامل اساس اقتصادی جامعه هاست .
- با اینکه شعور اجتماع از حیات اقتصادی جامعه نشأت میگیرد ، بعداً خود این روند و یا بخشهائی از آن نیز مستقلا بحرکات و رشد و تکامل خود ادامه میدهند .

پایان

کتابنامه:

آریان پور، ا. ح: **آموزش و پرورش** (عناصر آموزش و پرورش)، تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۴۹

آگبرن و نیمکف: **زمینه جامعه‌شناسی**، ترجمه و اقتباس آقای دکتر ا. ح. آریان‌پور، تهران، دهخدا، ۱۳۴۷

ترابی، علی‌اکبر: **فلسفه علوم**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹

» » **مردم شناسی**، تهران، دهخدا، ۱۳۴۹

» » **مبانی جامعه شناسی**، تهران، اقبال، ۱۳۴۷

» » **نظری در تاریخ ادیان از لحاظ جامعه‌شناسی**، تهران، اقبال، ۱۳۴۷

» » **جامعه شناسی روستائی**، تبریز، سروش، ۱۳۴۲

» » **شناخت علمی جامعه و قوانین عینی اجتماعی**، تبریز، سروش، ۱۳۴۲

» » مسائل علوم اجتماعی و جامعه شناسی امروز - اساس اقتصادی جامعه - دینامیسم رشد و تکامل فرهنگ - فرهنگها و عناصر مترقی و ارزنده آنها - هنر و شتاب حرکت تکاملی اجتماع، مجله **فردوسی** شماره‌های ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، تهران، ۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۹ - تا اول فروردین ماه ۱۳۵۰

ترابی ، علی‌اکبر : حوزه‌های بیو-اورگانیك ، داروینیسم اجتماعی
ازنظر جامعه شناسی ، **نشریه دانشکده ادبیات**
و علوم انسانی تبریز ، زمستان ، ۱۳۵۰
مندراس ، هانری : **مبانی جامعه شناسی** ، ترجمه آقای باقرپرهام ،
تهران ، امیرکبیر ؛ ۱۳۵۰

* * * *

Encyclopedie larousse (Paul Augé) , 1655 .

Nouveau Petit Larousse Illustré (C. et. P. Augé) , 1960 .

Petit Dictinnaire hilosophique (Rosenthal) , 1955 .

Vocabulaire Des Sciences Sociales (Lazaresfeld) , 1965 .

Sociologie

et

Le Dynamisme de la société

Par :

Dr. Ali Akbar Torabi

Professeur à L'Université de Tabriz

Tabriz - IRAN

1972